



@nashrieraheno

شاه نو

ماه نامه

بهمن ۱۳۹۷ شماره دوم



سر مقاله

عام سازی خواسته‌ی مشخص

"ابطال خصوصی سازی" از جانب جنبش کارگری

باز اندیشی هسیس

پیموده شده‌ی

مبارزات کارگران

تشکیل شورای اسلامی کار در هفت تپه با هدف

حذف مجمع نمایندگان کارگری

خصوصی سازی، بلای

جان همه کارگران

نگاهی به مبارزات کارگران کشت و صنعت مغان

ورق آلومینیوم

سازی المهدی پس از

خصوصی سازی

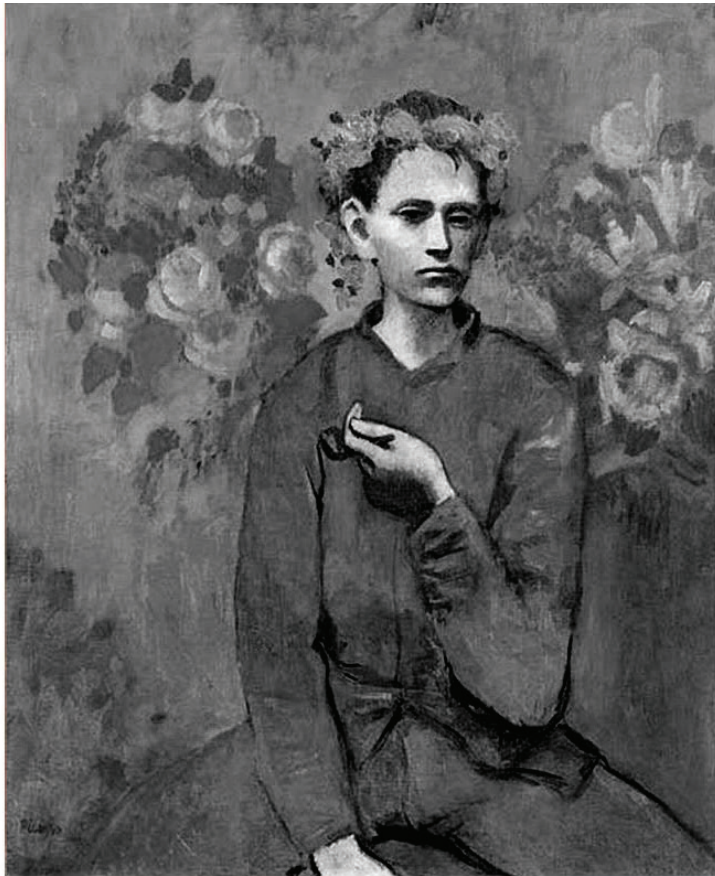


ناسیونالیسم و طبقه کارگر

سرمقاله



عام سازی خواسته ی مشخص
"ابطال خصوصی سازی" از جانب جنبش کارگری



مرحله تازه ای از مبارزات کارگران ایران

آغاز سخن

مبارزه‌های کارگران در ایران وارد مرحله متفاوتی شده است. طولانی شدن مدت اعتصاب‌ها، عمق مشارکت خانواده‌های کارگری، سرریز اعتراضات از محیط کار به محیط شهری و اعلام حمایت کارگران واحدهای مختلف صنفی از هم‌دیگر و پشتیبانی بخش‌های مختلف کارگری از حیث جغرافیایی، نشانه‌های گسترش مبارزه‌های کارگری است، اما تاکید بر مرحله تاریخی متمایز مبارزه‌های جاری از گسترش عددی و جغرافیایی این مبارزه‌ها نتیجه گرفته نمی‌شود. به بیان دیگر، تنها گسترش مبارزه‌ها نمی‌تواند اثبات ورود به دوره تازه‌ای از آن باشد. تهیه گزارش از اعتراض‌های کارگری و قطار کردن اخبار این مبارزه‌ها، عده‌ای را به جمع و تفریق وامی‌دارد که برای اندازه‌گیری قدرت طبقه کارگر به نیروسنجی مشغول شوند. به هر اندازه اعتراضات کم یا زیاد شود به خیل ناامیدان و امیدواران افزوده می‌شود. امروز بیشتر از هر زمانی مبارزه‌های طبقه کارگر تماشاجی و هوراکیش با خود به همراه دارد. به همین واسطه تحلیل مبارزه سیاسی طبقه کارگر به عقب رانده می‌شود.

با گسترش عددی مبارزه‌های صنفی، سیل بیانیه‌ها و کمپین‌های حمایتی به راه می‌افتد. کمپین‌هایی که به ظاهر برای بلند کردن صدای کارگران و جلوگیری از سرکوب کارگران تشکیل می‌شوند. سطح گسترده و هماهنگ این کمپین‌های سیاسی، تقریباً تمامی جریان‌های اپوزیسیون را دربرمی‌گیرد (به استثنای عده‌ای اندک که خطر ارتجاع سرخ مانعشان می‌شود). این اتحاد گسترده سیاسی یا همان فراخوان به سرنگونی، هربار بساطش را جایی پهن می‌کند که بازارش داغ باشد. با کساد بازار و رکود عددی، اختلاف‌ها بالا می‌گیرد و کوچ دسته‌جمعی به بازار جدید آغاز می‌شود.

در ابتدا گفتم گسترش عددی مبارزه‌ها نمی‌تواند به تنهایی نشانگر ورود به مرحله تازه‌ای باشد. اعتصاب ۳۰ روزه چیز تازه‌ای در تاریخ مبارزه‌های کارگری نیست. شرکت خانواده‌های کارگری و تمام خصوصياتی که برای تشریح وضعیت کنونی برشمرده می‌شود هم چنین نیستند. اما فیلم‌های کوتاه منتشرشده از اعتراض‌های کارگری و سخنرانی‌های کارگران، مقوله تازه‌ای بود که به شکل وسیعی توجه‌ها را به خود جلب کرد. چهره‌های تازه‌ای از فعالان کارگری معرفی شدند و هواداران فراوانی در اپلیکیشن‌های اجتماعی پیدا کردند. معلوم شد استفاده از امکانات رسانه‌ای می‌تواند قدرت بیشتری به اعتراضات صنفی اعطا کند. در این شماره، دو گزارش کارگری از کشت و صنعت مغان و آلومینیوم المهدی و هرزال تهیه شده است. به عنوان مثال در همین گزارش‌ها با تشکیل شورای نمایندگان کارگری در آلومینیوم‌سازی المهدی روبه‌رو هستیم؛ شورایی

که در مرداد ۱۳۹۵ کنترل کارخانه را به دست گرفت و از ورود عوامل و منتصبان مالک کارخانه جلوگیری به عمل می‌آورد. اعتراض‌هایی گسترده و پیگیر که در ادامه به تفصیل مطالعه خواهید کرد. اما این اعتراضات و مانند اینها، چنانچه امروز شاهدش هستیم مورد توجه عمومی قرار نگرفتند. آنچه از جانب عده‌ای گسترش مبارزه‌های کارگری شناخته می‌شود، بیشتر معطوف به تعداد فیلم‌هایی است که از اعتراض‌ها دیده‌اند. تعداد اعتصاب‌ها، تعداد کارگران معترض و گستره جغرافیایی این اعتراضات به شکل آماری مورد قیاس قرار نمی‌گیرند. آنچه به عنوان گسترش اعتراض‌ها مورد توجه سازمان‌های سیاسی قرار دارد، بی‌نیاز از مقایسه آماری است. از این نگاه گسترش یعنی توان بسیج اجتماعی و همه‌گیر شدن برای پیشبرد امر سرنگونی. از این نگاه تفاوتی بین جنبش کارگری با شورش دی‌ماه، اعتراض زنان و امثالهم نیست، لذا اتمام اعتصاب حتی بعد از ۳۰ روز این هواداران عاج‌نشین را خشمگین می‌کند. اگر کارگری با ادامه اعتصاب مخالفت کند تا مقام یک جاسوس و مزدور مورد حمله قرار خواهد گرفت، حتی اگر گروهی خودی مثل «تحدیه آزاد» بعد از پایان اعتصاب جسارت کند و خبر پایان اعتصاب را اعلام کند به عنوان خائن مجازات خواهد شد. یا مرگ یا سرنگونی به حساب جان کارگر، تنها پیام رسایی است که فریاد می‌شود. تمام نبردها برای اینها نبرد تا پای جان است. تاریخ طبقه کارگر لحظات مبارزه برای نبرد مرگ و زندگی را نیز تجربه کرده است، اما مبارزه‌های جاری تنها تدارکی است برای مبارزه‌های بعدی. پیمودن مسیری است برای قدرتمندتر شدن و آماده شدن برای نبرد نهایی.

بر مدار سرنگونی طلبی، رویه‌ای حاشیه‌ای‌تر هم وجود دارد. از نگاه این رویه حاشیه‌ای، گسترش عددی اعتراض‌ها و شکل‌گیری یک کمیت بزرگ‌تر، کیفیتی تازه به وجود خواهد آورد. به بیان دیگر، گسترش مبارزه‌ها، کیفیت تغییر رژیم را به همراه خواهد داشت. در این مدار، اصالت با تغییر یا استحاله رژیم است و تمام پیچیدگی‌های مبارزه طبقاتی برای تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر به حاشیه رانده می‌شود. نفوذ سازمان سیاسی طبقه کارگر، قدرت مستقل پرولتری برای مقابله با سیاست‌های بورژوازی و آگاهی سیاسی درون طبقه کارگر، مقولاتی زائد هستند که پیچ و تاب غیرضروری به مدار سرنگونی وارد می‌کنند. بر همین اساس تمام توجیهات تئوریک و به‌اصطلاح سوسیالیستی که از دل تاریخ فراخوانده می‌شوند، پوششی هستند برای پنهان کردن اصل موضوعه یا همان خواست سرنگونی. مبارزه نظری با این چپ سرنگونی‌طلب باید ناظر بر این انحراف بزرگ باشد، در غیر این صورت توان بسیاری را از کف خواهد داد. حرکت‌های تارزانی این چپ در دفاع از حزب لنینی تا دفاع از سازمان‌های خودپوی

طبقه کارگر و جنبش‌های خودبه‌خودی باید در زمینه فرار از سیاست کمونیستی و قربانی کردن سیاست طبقاتی به نفع جنبش سرنگونی‌طلبی فهم شود.

بی‌ربط بودن این دست سیاست‌ها با منافع طبقاتی و حتی منافع‌های صنفی کارگران، باعث می‌شود تا حد زیادی این سازمان‌ها و جریان‌ها از جانب کارگران طرد شوند، اما این بدان معنا نیست که توان تخریبی این جریان‌ها به صفر نیل می‌کند. از جانب اینها، بیشترین آسیب متوجه نمایندگان و پیشروهای کارگری خواهد شد. ژست‌های کارگرپناهی، امکانات اندک سازمانی، رسانه‌ای و جایگاه سیاسی روشنفکری اینها، می‌تواند در اغوا کردن فعالان کارگری موثر واقع شود. تلاشی که از سال‌ها قبل موجب فساد بخشی از فعالان کارگری شده است، می‌تواند برای به انحراف کشیدن فعالان امروز و آینده نیز موثر واقع شود. منفعت کلان طبقه کارگر در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی، باید سنگ محکی در دستان این رفقا باشد. نمایندگان و پیشروان مبارزات کارگری با تکیه بر سیاست اجتماعی عدالت‌طلبانه و سوسیالیستی، همراه با تکیه بر سیاست بین‌المللی ضدامپریالیستی، نقاب از چهره بخش بزرگی از دشمنان طبقه کارگر بر خواهند داشت. تاریخ مبارزات کارگری به کرات اثبات کرده است که هیچ نماینده کارگری به سادگی نمی‌تواند محبوبیت خود میان کارگران را حفظ کند. علاوه بر تلاش‌های سرکوبگران و عاملان سرمایه برای تخریب رهبران عملی طبقه کارگر، اشتباهات سیاسی و محاسباتی خود این رفقا نیز می‌تواند موجبات شکست را فراهم کند. تناقضات بی‌شماری که سیاست سرنگونی‌طلبانه با منافع طبقاتی و صنفی کارگران به همراه خواهد داشت، موجب طرد و خلع ید از مدافعان این سیاست‌ها خواهد شد، حتی اگر این مدافع، نماینده صادق و رزمنده کارگری باشد که هزینه‌های زیادی را در طی مبارزه‌ها متحمل شده باشد.

سیاست ریاضت اقتصادی و مقاومت کارگری

حاکمیت جمهوری اسلامی ایران بعد از سال‌های جنگ، برای بازآرایی اقتصاد سرمایه‌دارنه‌ای که از ابتدای انقلاب به عهده گرفته بود، سیاست‌های تعدیل ساختاری، مقررات‌زدایی از بازار سرمایه و بی‌چیز سازی طبقه کارگر را به شکل پراگماتیستی در دستور کار قرار داد. سه دهه متمادی از اجرای این سیاست‌ها می‌گذرد. نتایج فاجعه‌بار این سیاست‌ها بر معیشت طبقه کارگر امروز بیشتر از هر زمانی خود را به نمایش گذاشته است. همگام با رشد اقتصادی و فربه شدن هرچه بیشتر سرمایه‌داری، بخش‌های بیشتری از خدمات اجتماعی با ابزار خصوصی‌سازی به بازار سرمایه رانده



می‌شوند. خصوصی‌سازی اغلب صنایع و کارخانه‌ها با سرعتی سرسام‌آور انجام گرفته است. کوچک‌سازی دولت و مسئولیت‌گریزی دولت لحظه‌ای متوقف نشده است. عرصه‌های درمان، سلامت و آموزش هم از گزند کالایی‌سازی و خصوصی‌سازی در امان نمانده‌اند. این مثنوی هفتاد من با شاه‌بیت ریاضت‌کشی اقتصادی، فصل تازه‌ای را گشوده است.

جایگاه ایران در اقتصاد و تقسیم کار جهانی، بخش‌های بزرگی از تولید را برای بخش خصوصی بلاموضوع کرده است. تعطیلی صنایع بزرگ و حذف میانجی‌های تولید، وابستگی به واردات را افزایش داده و تحریم‌های اقتصادی علیه ایران کارآمدی قابل توجهی یافته‌اند. بحران اقتصادی و رکود در تولید، موجب افشای بیشتر ناکارآمدی سیاست‌های خصوصی‌سازی شده است. تنها پاسخ موجود به این بحران‌ها تاکنون چیزی جز تحمیل بیشتر ریاضت اقتصادی به طبقه کارگر نبوده است. تورم افسارگسیخته، ثابت ماندن حقوق کارگران و شدت گرفتن تعدیل نیروی کار برای بخش‌هایی از سرمایه، سودهای ۴۰۰ درصدی و برای بخشی دیگر افت ۴۰ تا ۵۰ درصدی تولید یا تعطیلی کامل به همراه داشته است. اما دقیقاً در همین اثنا، دولت سال ۹۸ را سال واگذاری‌های بزرگ معرفی می‌کند. دولت می‌گوید سرانه چهارمیلیونی آموزش را به یک میلیون کاهش خواهد داد و سیاست‌های اصل ۴۴ و سیاست‌های اقتصاد مقاومتی، بدون ذره‌ای تعدیل در حال پیگیری و پیاده‌سازی هستند. همگام با این سیاست‌ها، تعدیل نیرو و بالا بردن بهره‌وری با کار بیشتر کشیدن از گرده کارگران شاغل، امتیازی است که شرایط بحرانی برای بالا بردن سودهای نجومی در اختیار سرمایه‌داران قرار می‌دهد. اینها و نظایر این سیاست‌های اقتصادی، بدون پاسخ و مقاومت طبقه کارگر، به مسیر خود ادامه خواهند داد. خواست ابطال خصوصی‌سازی چند سالی است در میان اعتراض‌های کارگری مطرح می‌شود، اما در سال جاری این خواست بیان شفاف‌تری به خود گرفته است. مطرح شدن ابطال خصوصی‌سازی در یک پهنه جغرافیایی گسترده و ملی، طبقه کارگر را در مقام مدافع یک خواست عام ملی سیاسی می‌کند. از این پس نیروهای سیاسی چه در ساخت دولت، چه در اپوزیسیون، باید پاسخ این مطالبه‌ی به‌بیان‌درآمده را مهیا کنند. این یک مرحله تازه از مصاف کارگران ایران است که کیفیت‌های تازه‌ای از تشکل، سیاست‌ورزی و سیر به سوی طبقه شدن را طلب می‌کند.

عام‌سازی خواسته مشخص ابطال خصوصی‌سازی

مبارزه با خصوصی‌سازی و قرار گرفتن در برابر این سیاست توسط کارگران، معنایی

متفاوت‌تر به اعتراضی صنفی می‌دهد. صنفی‌گرایی ایزوله‌شده، در گسترده‌ترین حالت، توان مقابله و رزم موثر را نخواهد داشت. طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزاتش ناگزیر باید از نگاهی صنفی به نگاهی ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی ارتقا یابد. طبقه شدن بدون گام نهادن به عرصه سیاست کلان طبقاتی ممکن نخواهد بود. جامه عمل پوشاندن به سیاست کارگری و تسخیر قدرت سیاسی، بدون پیمودن این مسیر محال است. مطرح شدن خواست عام ابطال خصوصی‌سازی از جانب کارگران ایران، مرحله‌ای مهم از سیاست سراسری مبارزه‌ای مشترک است که سرنوشت آحاد جامعه را تحت تاثیر قرار خواهد داد. سازمان دادن اتحادیه‌های سراسری کارگری در نتیجه پیگیری این خواست عام، می‌تواند عرصه‌های تازه‌ای را به روی طبقه کارگر ایران بگشاید. از این رهگذر مبارزه برای دستمزد، ساعت کار و مقاومت در برابر قوانین ضد کارگری ممکن خواهد شد. دستاورد بزرگ مبارزات جاری کارگران هفت‌تپه، فولاد، هپکو، آذر آب، کشت و صنعت مغان و... به لرزه در آوردن اسطوره خصوصی‌سازی و بازار آزاد بود. هزاران صفحه مقاله و کتاب بیانی چنین قدرتمند نمی‌یافت. تنها پیکره بزرگ طبقه کارگر رزمنده است که می‌تواند پایه‌ای‌ترین سیاست‌های سرمایه‌داری را به مصاف بطلبد.



باز اندیشی مسیّر پیموده شده‌ی مبارزات کارگران

تشکیل شورای اسلامی کار در هفت تپه با هدف
حذف مجمع نمایندگان کارگری



بازاندیشی مسیر پیموده‌شده‌ی مبارزات کارگران

اعتراضات کارگریِ آبان و آذر سال ۱۳۹۷، پس از سرکوب و بازداشت فعال‌ترین کارگران معترض در مجتمع کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه و گروه ملی صنعتی فولاد، فروکش کرد. مثل همیشه که در کنار چماق سرکوب، هویج امتیازات خرد قرار می‌گیرد، هم‌زمان با بازداشت و تهدید گسترده، به کارگران این کارخانه‌ها پاره‌ای امتیازات هم داده شد. در شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه، چند دستمزد معوقه پرداخت، و وعده‌ی اجرایی شدن قراردادهای کار، اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل و مشاغل سخت و زیان‌آور به کارگران داده شد (وعده‌هایی که تضمینی برای عملی شدن یا دوامشان وجود ندارد). در گروه ملی فولاد نیز که خواسته عمده کارگران، دولتی شدن کارخانه و آغاز تولید بود، هم‌زمان با اینکه ده‌ها کارگر بازداشت شدند، اعلام شد که با تأمین مواد اولیه و سرمایه‌ی در گردش، سه خط از پنج خط تولید این کارخانه، راه‌اندازی شده است.

اکنون که اعتراضات به عقب رانده شده، زمان مناسبی برای بازاندیشی است. نقاط ضعف مبارزات کارگری باید شناسایی و رفع، و نقاط قوت باید تقویت و مضاعف شوند. بازاندیشی سیر پیموده‌شده، اولین گام برای آغاز دوره جدیدی از حرکت طبقه کارگر است. در مجتمع کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه، دولت با آن چنان شتابی نسبت به ایجاد شورای اسلامی کار اقدام کرد که اگر این شتاب را، به عنوان مثال، در مدیریت مسئله‌ی افزایش نرخ ارزی و تورم شدید، به خرج داده بود، هیچ‌گاه قیمت ارز و کالاها، تا این حد بالا نمی‌رفت. این شتاب در تشکیل شورای اسلامی کار، در کنار سرکوب و تهدید گسترده کارگران، نشان می‌دهد که جنبش کارگری در ماه‌های گذشته توفنده و پُر توان ظاهر شده است که دولت این‌چنین آسیمه‌سر و عجول، کمر به سرکوب آن بسته است.

با وجود اهمیت دستاوردهای مبارزات جاری، عده‌ای از کارگران و رهبران اعتصاب، با شکوه کردن از اینکه اعتصاب به هیچ‌یک از خواسته‌های خود، یعنی لغو خصوصی‌سازی و آزادی زندانیان نرسیده است، دستاوردهای بزرگ کارگران متحد هفت‌تپه را کم‌اهمیت جلوه دادند.

دستاوردهای بزرگی که اسطوره خصوصی‌سازی و بازار آزاد را به مصاف طلبید و به خواسته عام مبارزه با این اسطوره، رنگ واقعیت پاشید. اسطوره‌ای که برای شکل‌دهی به آن، طی سال‌های دراز، با مجاهدت هزاران رسانه، سیاستمدار، سرمایه‌دار و متفکر بورژوا، زمان و سرمایه صرفش شده است. مبارزات کارگران هفت‌تپه و فولاد نه تنها دانشجویان مارکسیست، بلکه دانشجویان بسیجی را واداشت تا برای کسب وجهه سیاسی به مبارزات جاری آویزان شوند. این مبارزات، معادلات فراوانی را برهم ریخت برنامه ایدئولوژیکی

مثل «پایش» بعد از سال‌ها تقدیس مزخرفاتی چون کارآفرینی، ابتکار فردی نخبگی و نخبه‌پروری مجبور شد علنا خصوصی‌سازی‌ها را زیر سوال ببرد. این زلزله‌ای است در صفوف حاکمیت که در هر دو جناح، سخنگویانی چون راغفر، عبدالله مومنی، سعید زیباکلام و بسیاری را به جلوی صحنه فرامی‌خواند تا به شیوه خصوصی‌سازی‌ها اعتراض کرده و برای نجات رابطه سرمایه‌ساز و برگ لازم را فراهم کنند.

اما تنها طبقه کارگر توان مبارزه با برنامه‌های بی‌چیزسازی و خانمان برانداز دولت سرمایه‌داری را داراست. خواست ابطال خصوصی‌سازی درون بخش بزرگی از طبقه کارگر تبدیل به خواستی نسبتاً عام شده است که توان بسیاری برای ادامه مبارزه فراهم خواهد کرد. برخورد با اعتراضات کارگران هفت‌تپه بعد از دستگیری نمایندگان کارگران شدت بیشتری به خود گرفت و دو اهرم سرکوب و امتیازدهی، موجبات تردید و شکاف را در صفوف اعتصاب فراهم کرد. پایان اعتصاب از سوی بخشی از کارگران با انتقادهای شدیدی روبه‌رو شد. بازداشت اسماعیل بخشی و علی نجاتی در کنار امتیازات ناچیز حاصل‌شده در اعتصاب، موافقان ادامه اعتصاب را اسخ‌تر می‌کرد، اما وقتی اکثریت کارگران گزینه پایان اعتصاب را برگزیدند، موجبات انزوای رهبران عملی اعتصاب فراهم شد. وحدت گسترده در میان کارگران ترک برداشت. وحدتی که طی سال‌ها تلاش با جلب اعتماد اکثریت کارگران شکل گرفته بود. در نوشته‌ها و پیام‌های تلگرامی، از سوی مدافعان ادامه اعتصاب، کارگرانی که به کار بازگشتند مورد شماتت قرار گرفته و بخشی از نماینده‌ها که پایان اعتصاب را پذیرفته بودند، مرعوب شده و سازشکار معرفی شدند. حتی اینان متهم به بی‌اعتنایی در برابر سرنوشت اسماعیل بخشی شدند. بی‌توجهی به خسارت‌های این سیاست غلط باعث کوچک‌شماری دستاوردهای بزرگ اعتصاب می‌شد.

بی‌توجهی به توازن قوا و شرایط نابرابر مبارزه باعث شد که این رفقا درایت لازم را به نمایش نگذارند؛ درایتی که بالاترین سطح اهمیت را باید برای حفظ اتحاد و انسجام کارگران قائل می‌بود. با حفظ این اندامواره ی متحد، می‌توان در روند مبارزه امید به پیروزی را حفظ کرد، در غیر این صورت بزرگ‌ترین دستاوردها نیز از دست می‌روند. سازمان دادن به یک عقب‌نشینی منظم و منضبط، به مراتب ارزشمندتر از اصرار احساسی و یکجانبه به ادامه اعتصاب بود. این یکی از زمینه‌هایی بود که موجبات تشکیل شورای اسلامی کار در هفت‌تپه به قصد برهم زدن مجمع نمایندگان را فراهم کرد.

تحمیل عقب‌نشینی، از حیث روانی، دوره درخودفرورفتگی و دوره اندوه است. کارگران مبارز در گام نخست نباید توفندگی و توان دوره مبارزه را فراموش کنند و تسلیم روانشناسی سرمایه‌دارانه ی دوره ی رکود مبارزات شوند. این روانشناسی سرمایه‌دارانه در دوره رکود

مبارزات، به کارگران نهیب می‌زند که راه‌حل جمعی برای مسائل اجتماعی که طبقه کارگر درگیر آن است، وجود ندارد و هرکس باید به فکر آن باشد تا به صورت فردگرایانه و با پیگیری شخصی خویش، گلیم خود را از آب بیرون بکشد. در مقابل این روانشناسی تباه و تباه‌کننده، نباید تسلیم شد.

تشکیل شورای اسلامی کار در هفت‌تپه با هدف زمین زدن مجمع نمایندگان کارگری این شرکت صورت گرفت. مجمع نمایندگان کارگری هفت‌تپه در تابستان سال ۹۷ با برگزاری انتخابات آزاد در اداره‌های مختلف این شرکت، تشکیل شده بود. این مجمع چنان نقشی مهمی ایفا کرد که تنها چندماه بعد از تشکیل آن، دولت مجبور شد با ابزار شورای اسلامی کار وارد صحنه شود تا تشکل مستقل کارگران را نابود کند. انتخابات شورای اسلامی کار، دهم دی ۹۷ در هفت‌تپه برگزار شد و بازیگران اصلی آن (در مقام نامزدهای انتخابات) نیز برخی نمایندگان کارگران در مجمع نمایندگان بودند! برخی نمایندگان کارگران در مجمع نمایندگان، ائتلافی به نام «صدای کارگر» شکل دادند که شش نفر از هشت نفر عضو این ائتلاف، توانستند به عنوان اعضای شورای اسلامی کار انتخاب شوند. در واقع، برخی نمایندگان کارگران، در اثر فشار، تهدید، تطمیع یا بنا به نظرگاه مستقل خود، دست به دست دولت دادند تا تشکل مستقل کارگران در هفت‌تپه زمین بخورد. این موضوع مایه تأسف است، اما به هیچ وجه متناقض نیست. در هر نهاد نیابتی یا نهاد مبتنی بر نمایندگی یک جمع، نمایندگان ممکن است به منافع جمع پشت کنند یا بنا به ایدئولوژی خود نتوانند منافع آن جمع را به درستی پیگیری کنند. بروز شکاف بین هر تشکل مبتنی بر نمایندگی و جمعیتی که این تشکل قرار است آنها را نمایندگی کند، امری ممکن است. برای کاهش احتمال وقوع این شکاف (برای بالا بردن میزان همراهی نمایندگان با جمعی که نمایندگی می‌شوند) باید به سلسله‌اقداماتی دست زد. تشکل‌های نیابتی برای کاهش این شکاف و تلاش در جهت تضمین این موضوع که منافع جمعی پیگیری می‌شود، اساسنامه خود را تدوین می‌کنند. در این اساسنامه، مشخص می‌شود که انتخابات تعیین نمایندگان هرچند وقت یک‌بار برگزار می‌شود، یک نماینده چگونه در صورت پشت کردن به اهداف و منافع جمعی عزل می‌شود، تحت چه شرایطی اعضا می‌توانند درخواست برگزاری مجمع عمومی زودتر از موعد را مطرح کنند و غیره. با مشخص شدن این موارد و تبدیل آن به رویه است که یک تشکل مستقل کارگری، جایگاه خود را در کارخانه مستحکم می‌کند. در شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه، مبارزات تا این سطح رشد نکرد که مجمع نمایندگان کارگری با طی کردن این فرایند به نهادی مستحکم‌تر تبدیل شود.

شورای اسلامی کار اکنون در هفت‌تپه ایجاد شده است تا مجمع نمایندگان را «برای

همیشه» از صحنه بیرون براند. این هدف دولت از ایجاد شورای اسلامی کار در هفت تپه است. اما برای کارگران این پایان راه نیست. مبارزه در هفت تپه دوباره از سر گرفته خواهد شد. روال ماه‌های اخیر نشان داده است که دولت و سرمایه‌داری ایران، هیچ راه‌حلی برای مشکلات معیشتی طبقه کارگر ندارند و این مشکلات روزبه‌روز در حال فزون‌تر شدن هستند. علاوه بر این، در هفت تپه انبوهی از مشکلات بر هم تلنبار شده است و حتی چرخه تولید در این شرکت را تهدید به توقف می‌کند. کارگران هفت تپه باز هم به میدان خواهند آمد تا از موجودیت خویش در مقابل ستم سرمایه دفاع کنند. مبارزات تازه، فرصت تازه‌ای ایجاد خواهد کرد تا تشکل مستقل کارگری به طریق نظام‌مندتر و اصولی‌تری در این کارخانه، احیا، تشکیل یا بازسازی شود تا در مقابل هجوم سرمایه‌دار و دولت سرمایه‌داری، توانایی ایستادگی بیشتری برای دفاع از خواسته‌های بحق کارگران داشته باشد.

در گروه ملی صنعتی فولاد، سرمایه‌داری و خصوصی‌سازی آن، چنان مخرب ظاهر شده بودند که ماشین‌آلات برای مدت زیادی خاک می‌خوردند و به دلیل توقف تولید، اعتصاب دیگر اهرمی در دست کارگران نبود! به همین دلیل، قدرتمندترین جنبه اعتراضات کارگران فولاد، ضرورتاً بروز خیابانی آن بود و کارگران به خیابان آمدند تا ستمی که بر آنها رفته را افشا کنند و به مطالبات خود برسند. کارگران در خیابان‌های اهواز، متشکل و متحد ظاهر شدند و مبارزات کارگری در ایران را یک گام به جلو بردند. آنان بدون اینکه اعتراضات خیابانی خود را به کانال شورش‌های دی ماه ۹۶ سوق دهند و بدون اینکه به مبارزات خود، شکل پروغرب و سرنگونی‌طلبانه دهند، قدرتمند، متحد و همدل ظاهر شدند. این نقطه قوت آنها بود. در کنار این نقطه قوت، امکان این وجود داشت که با توجه به طرح و نقشه‌های امپریالیستی که این محدوده جغرافیایی را هدف گرفته است، یک عنصر ضدامپریالیستی نیز به اعتراضات خیابانی طبقه کارگر اضافه شود. برخی شعارها نظیر «سوریه را رها کن، فکری به حال ما کن»، باید حذف می‌شدند و تحریم‌ها و هجوم امپریالیستی آمریکا و متحدانش به کشورهای منطقه باید صراحتاً محکوم می‌شدند. این جنبه ضدامپریالیستی مبارزات به اندازه همان جنبه ضدسرمایه‌دارانه اهمیت دارد و در واقع ادامه همان جنبه ضدسرمایه‌دارانه در مقیاس منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی است. بدون این جنبه ضدامپریالیستی، بیم آن وجود دارد که توان مبارزات طبقه کارگر به سبب اپوزیسیون سرمایه‌دارانه پروغربی برود که بر طبل سرنگونی دولت به هر ترتیب و با هر ابزار ممکن می‌کوبد و هم‌زمان تا خرتناق نیز برنامه‌اش ضد کارگری و ضد منافع واقعی اقشار فرودست جامعه است.

مبارزات کارگران گروه ملی فولاد، قدرتمندترین مبارزات خیابانی طبقه کارگر در

دهه‌های اخیر بود. با این حال، از دل این مبارزات، یک تشکل مستقل برای سازماندهی و اعتلای بیشتر مبارزات بیرون نیامد. کارگران گروه ملی فولاد برای تصمیم‌گیری در مورد ادامه اعتراضات خیابانی خود، مجمع عمومی برگزار کردند، اما برای ایجاد تشکل مستقل خود، مجمع عمومی برگزار نکردند. امکان ایجاد این تشکل مستقل در جریان مبارزات کارگران گروه ملی فولاد وجود داشت. برای مستحکم‌تر شدن پایه‌های قدرت کارگران در محیط کار و برای وحدت عمل بیشتر در جریان مبارزات، لازم است که طبقه کارگر، تشکل‌های مستقل خویش را ایجاد کند. بهترین فرصت ایجاد تشکل‌های مستقل، مبارزاتی هستند که توازن قوا را (حداقل به‌طور موقتی) به نفع کارگران تغییر می‌دهند. از فرصتی که این مبارزات برای ایجاد این تشکل‌های کارگری ایجاد می‌کنند، باید نهایت بهره را برد؛ چراکه این فرصت‌ها از دست‌رفتنی هستند و به‌عنوان مثال موجی از سرکوب شدید می‌تواند توازن قوا را تغییر دهد. کارگران گروه ملی فولاد می‌توانند با بازاندیشی سیر مبارزات حق‌طلبانه خود، این درس را فراگیرند.

دولت و سرمایه‌داری راه‌حلی برای مشکلات کارخانه گروه ملی فولاد هم ندارند. سرمایه آن‌چنان بلایی بر سر گروه ملی فولاد آورده است که با این ترمیم‌های نیم‌بند تدارک‌دیده‌شده توسط دولت، مشکلات این کارخانه و کارگران آن حل نمی‌شود. محمدرضا حسین‌زاده، مدیرعامل بانک ملی که مالک گروه ملی فولاد محسوب می‌شود، گفته است که از پنج خط تولید گروه ملی فولاد، تنها سه خط آن فعالند و راه‌اندازی دو خط دیگر به ۷۰۰۰ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری نیاز دارد. از حرف‌های او برمی‌آید که بانک ملی قصد ندارد اصلاً دو خط دیگر را فعال کند و این به معنای بیکاری بخش قابل توجهی از کارگران بی‌گناه گروه ملی فولاد است. وی گفته است: «راه‌اندازی این دو خط [تعطیل] نیاز به ۷۰۰۰ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری دارد و زمان‌بر است؛ چراکه ماشین‌آلات قدیمی مستهلک شده و باید ماشین‌آلات جدید برای آن خریداری شود و با شرایط فعلی نیز راه‌اندازی، توجیه اقتصادی ندارد». تاراج سرمایه‌های خلق‌شده توسط کارگران در خصوصی‌سازی، آن‌چنان گروه ملی فولاد را زمین زده که با ترمیم‌های جزئی دولت و بانک ملی، تولید در این کارخانه رونق نخواهد گرفت. بنابراین کارگران ممکن است در ماه‌های آینده باز هم برای دفاع از موجودیت خویش ناچار شوند که - این بار با درس‌هایی که از مصاف پیشین آموخته‌اند - وارد مبارزه با سرمایه شوند.

هر مبارزه نسل جدیدی از مبارزان یا فعالان کارگری را به طبقه کارگر معرفی می‌کند. در دور اخیر مبارزات طبقه کارگر که برجسته‌ترین نمونه‌های آن را در گروه ملی فولاد و هفت‌تپه شاهد بودیم، نسل جدیدی از مبارزان طبقه کارگر ظهور کردند. این مبارزان،

فعالان کارگری به معنای واقعی آن بودند؛ افرادی دور از طبقه‌ی کارگر نبودند که در گوشه کتابخانه یا پشت کیبوردهای خود، قایم شده باشند و بدون هیچ ارتباطی با مبارزات طبقه‌ی کارگر، خود را فعال کارگری (یا چپ یا سوسیالیست یا هر عنوان دیگری) بنامند. این مبارزان در محیطی که قرار داشتند نقش رهبری خود را شجاعانه ایفا کردند و سرکوب دولت نیز عمدتاً بر سر آنها بود که آوار شد. حق طلبی و خدمات آنها به مبارزات طبقه کارگر، شایسته‌ی احترام بسیار است.

سرکوب در لحظه فعلی این فعالان کارگری را زیر ضرب گرفته است، اما آنان محبوبند و بر محبوبیتشان نیز روزبه‌روز افزوده شده است. این محبوبیت و کاریزما، یکی از مهم‌ترین داشته‌های کنونی این فعالان کارگری است. این رهبران مبارزات اخیر طبقه کارگر، باید بدانند که وظایف دشوارتری نسبت به سایر بخش‌های طبقه برعهده دارند. تصمیم‌های درست آنها، تأثیر بزرگی بر سیر مبارزات خواهد داشت و اشتباهات احتمالی آنها، تأثیر مخرب‌تری نسبت به اشتباهات بخش‌های کمترزمنده طبقه کارگر، بر جریان مبارزات وارد خواهد ساخت. به‌طور مشخص، این مبارزان باید درک کنند که صف طویلی از نیروهای لیبرال یا غیرلیبرال طرفدار غرب منتظرند تا آنها بخشی از مبارزات طبقه کارگر را به سمت کانال تهاجم امپریالیستی هدایت کنند. این مبارزان در صورتی که صف‌بندی خود را با این نیروهای سرنگونی طلب طرفدار غرب روشن کنند، مبارزات طبقه کارگر را یک گام بلند به جلو برده‌اند. موفقیت تهاجم امپریالیستی آمریکا و متحدانش، وضعیت را از چیزی که هست نیز بدتر می‌کند. این واقعیت ساده و بارها اثبات‌شده در خاورمیانه، باید توسط مبارزان طبقه کارگر در جریان مبارزات مورد تأکید قرار گیرد تا مقدمات تقویت عنصر ضدامپریالیستی جنبش طبقه کارگر فراهم شود. ضدیت با تهاجم امپریالیستی و ضدیت با سرمایه‌داری، دو بال پرواز جنبش طبقه کارگر هستند و بدون هر یک از اینها، دیگری معنایی نخواهد داشت: بدون ضدامپریالیست بودن، نمی‌توان ضدسرمایه‌داری بود؛ و بدون ضدسرمایه‌داری بودن، ضدامپریالیست بودن ادعایی پوچ بیش نیست. مبارزان در حال حاضر محبوب طبقه کارگر باید بدانند که جریان‌های سرنگونی طلب پروغرب، با اغوای «جذابیت»های سلبریتی‌گونه خاص طبقه متوسط، استقلال طبقاتی آنها را تهدید می‌کنند. آنها باید در هر لحظه بدانند که چرا، چگونه، برای که و برای چه مبارزه می‌کنند تا اسیر این «جذابیت»های فرهنگی و مد روز سرمایه‌دارانه نشوند.

نکته‌ی مهم دیگری که باید در رابطه با اعتراضات اخیر کارگری به آن اشاره کرد، نحوه‌ی پایان دادن به اعتراضات به صورت موقت است: چگونه باید به یک تجمع کارگری یا یک اعتصاب پایان داد؟ در صورتی که در جریان مبارزات مشخص کارگری، برنامه‌ای برای

خروج از مبارزه‌ی مشخص و پایان دادن موقتی به آن، شکل نگیرد، این امکان جدی است که مبارزه به مبارزه‌ای نیهیلیستی و پوچ‌گرایانه تبدیل شود که هیچ چشم‌اندازی برای به سرانجام رسیدن آن و تدارک برای برداشتن گامی جدید وجود ندارد. بدون برنامه‌ی خروج موقت، مبارزه‌ی مشخص به مبارزه‌ای فرسایشی تبدیل خواهد شد که بخشی از نیروهای طبقه‌ی کارگر را تلف می‌کند. کارگران وقتی در مبارزه‌ی شرکت می‌کنند که حالت خیابانی پیدا کرده است، پاک‌ترین احساسات‌شان برانگیخته می‌شوند؛ آنان به‌درستی حس می‌کنند که برای محدود دفعاتی در زندگی‌شان در حال ساختن سرنوشت خود هستند. اعتراض باشکوه، غرور را برمی‌انگیزد و این غرور به کارگران، قوت قلب و اعتماد به نفس فزاینده می‌دهد. در چنین فضایی بخشی از کارگران معترض ممکن است طرفدار ادامه دادن اعتراض به هر شکل ممکن تا رسیدن به اصلی‌ترین خواسته‌ها باشند و اصلاً به فکر تدارک برنامه‌ای برای خروج موقت از اعتراض مشخص نباشند. مبارزترین کارگران باید درایت و زمان‌سنجی را با این احساس غرورانگیز تلفیق کنند و مانع آن شوند که یک اعتراض به اعتراضی نیهیلیستی تبدیل شود که هیچ برنامه‌ای برای خروج موقت از شکل اعتصابی یا شکل تجمع خیابانی آن، وجود ندارد.

نیروهای سرنگونی‌طلب طرفدار غرب، در حال حاضر به دنبال این هستند که هر اعتراض کارگری را به اعتراضی نیهیلیستی تبدیل کنند که در نهایت به کانال سرنگونی‌طلبی آن‌ها سوق می‌یابد. این نیروها ممکن است با ابزارهای مختلف از کارگران بخواهند تا اعتراض خود را در شکل خیابانی‌اش ادامه دهند و آن را به گونه‌ای از اعتراضات دی‌ماه سال ۹۶ تبدیل کنند. حتی در صورتی که این الگو توسط نیروهای سرنگونی‌طلب تبلیغ نشود، باز هم این امکان به‌صورت جدی وجود دارد که عده‌ای از کارگران به فکر تدارک برنامه‌ی خروج موقت از یک اعتراض مشخص نباشند و پیشروی هر روزه‌ی تجمع و یا اعتصاب را خواستار شوند. واضح است که در عالم واقع، امکان پیشروی پیوسته، پیشروی بدون عقب‌نشینی‌های موقت، وجود ندارد. هر کسی می‌خواهد پرش بلندی داشته باشد، ناگزیر است که چند قدمی نیز به عقب بردارد تا آماده‌ی پرش شود. در مبارزات کارگری نیز این منطق پرش بزرگ و عقب‌نشینی موقت حاکم است.

مبارزترین کارگران در یک اعتراض مشخص که نقش رهبران عملی طبقه‌ی کارگر را ایفا می‌کنند، باید در جریان اعتراض به فکر پایه‌ریزی این برنامه‌ی خروج موقت باشند و از کارگران بخواهند تا در مورد این برنامه بیاندیشند. در تجمع و اعتصاب کارگران هفت تپه، کارگران مبارز نتوانستند بر سر این برنامه‌ی خروج موقت به تفاهم برسند. اصلی‌ترین خواسته‌ی کارگران هفت تپه، دولتی شدن شرکت و ابطال خصوصی‌سازی آن بود. واضح

بود که با برگزاری یک تجمع خیابانی، هرچند که این تجمع روزها طول بکشد، این خواسته محقق نمی‌شود و برای رسیدن به آن به گام‌های مبارزاتی بیشتری نیاز است. یک نقشه‌ی خروج موقت از اعتراض مشخص می‌توانست این باشد که کارگران پس از به لرزه درآوردن پایه‌های نظری برنامه‌ی خصوصی‌سازی که در جریان تجمع‌شان صورت گرفت، اعلام کنند که موقتاً به کارخانه برمی‌گردند، تولید را از سر می‌گیرند و همزمان برای تشکل مستقل خود، مجمع نمایندگان کارگری، اساسنامه می‌نویسند و به دولت یکی، دو ماه فرصت می‌دهند تا نتیجه‌ی اقدامات خود برای ابطال خصوصی‌سازی شرکت هفت تپه را اعلام کند. با برنامه‌ی خروج موقت این‌چنینی کارگران می‌توانستند تشکل مستقل خود را به تشکل مستحکم‌تری که توانایی بیشتری برای ایستادگی در مقابل سرکوب و زمین خوردن دارد، تبدیل کنند. آنان می‌توانستند در این مدت خود را برای گام بعدی مبارزه آماده کنند؛ دولت نیز تحت فشار اجتماعی بیشتری قرار می‌گرفت تا پیش از آغاز گامی دیگری از مبارزه، به خواسته‌ی اصلی کارگران پاسخ دهد. در صورت وجود چنین برنامه‌ی خروج موقتی، سازماندهی کارگران نه تنها به بهترین شکل حفظ می‌شد، بلکه این سازماندهی ارتقا نیز می‌یافت و شانس کارگران برای تحقق اصلی‌ترین خواسته‌ی فعلی آن‌ها، افزایش می‌یافت.

نگاهی به شرایط اقتصادی و معیشتی

در نهایت باید نگاهی به وضعیت عینی جامعه بیندازیم. وضعیت معیشتی طبقه کارگر و مردم فرودست روزبه‌روز در حال بدتر شدن است. تورم حالت افسارگسیخته پیدا کرده و قیمت ارزاق و اجناس آن چنان افزایش یافته که بانک مرکزی به بهانه‌های واهی انتشار آمار تورم را متوقف کرده است. با این حال، با توقف انتشار این آمار، واقعیت تغییری نمی‌کند. گزارش رسمی منتشرشده توسط مرکز آمار ایران در تاریخ ۵ دی‌ماه ۱۳۹۷ نشان می‌دهد که در سه ماهه‌ی تابستان سال ۹۷، نرخ رشد اقتصاد ایران منفی ۱.۱ درصد بوده است. پس در تابستان ۹۷ اقتصاد ایران وارد رکود شده است و همه شواهد حاکی از این است که در پاییز و زمستان امسال، این رکود اقتصادی تشدید شده است. تحریم‌های وحشیانه آمریکا، که حکم جنگ بدون شلیک گلوله را دارند، به‌صورت بی‌رحمانه‌ای در حال اعمال شدن هستند. در میانه‌ی همین جنگ غیرنظامی، دولت و سرمایه‌داران هجوم گسترده‌ای را به معیشت کارگران و فرودستان ترتیب داده‌اند، به هر ترتیب ممکن مانع از افزایش دستمزدها شده‌اند، قیمت همه چیز از مواد اولیه گرفته تا کالاهای مصرفی را به نحو سرسام‌آوری افزایش داده‌اند و کالایی‌سازی و خصوصی‌سازی هرچیز قابل‌فروشی را در

دستور کار قرار داده‌اند.

در ماه‌های گذشته، هم‌زمان با بازداشت کارگران مبارز، قیمت‌ها آزاد شدند تا کسی «جرات» نکند به آزادی قیمت‌ها و اصل آزادسازی اقتصادی اعتراض کند. دولت هم‌زمان با سرکوب مبارزترین و حق‌طلب‌ترین کارگران، بر آزادی بی‌حد و حصر طماع‌ترین سرمایه‌داران صحنه گذاشته است. در حالی که مدت‌هاست گند خصوصی‌سازی به بدترین شکل ممکن بالا آمده، در همین سال جاری، ماشین‌سازی تبریز، با کسر کوچکی از قیمت واقعی آن به فردی که صدها میلیون دلار ارز دولتی با زد و بند دریافت کرده، واگذار شده و علاوه بر این، دولت قصد دارد بنگاه‌های زیرمجموعه تأمین اجتماعی را نیز به فروش برساند. در میانه بحران معیشتی طبقه کارگر و مردمان فرودست که یکی از علل اصلی آن خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی بوده است، دولت برای خصوصی‌سازی هر چه گسترده‌تر برنامه دارد! این چیزی جز هجوم سازماندهی شده به وضعیت زندگی و معاش طبقه کارگر و مردمان فقیر نیست. آمار غیررسمی جنبه‌های تکان‌دهنده‌ای از آزادی و لیبرالیسم ویرانگر سرمایه‌داران را به تصویر می‌کشد: به گفته حسین راغفر، تنها یک بانک ۳۰۰ هزار سکه خریده است؛ بانک دیگری در شب عید ۹۶، یک میلیون و ۲۰۰ هزار مترمربع آپارتمان خریده است. با وجود این واقعیت، مشخص است که مسبب وقوع بحران در بازارهای ارز، طلا، مسکن و در نهایت در کل بخش‌های اقتصاد کشور، چه طبقه‌ای بوده است.

اگر تورم و گرانی، سفره کارگران و فرودستان را کوچک و کوچک‌تر می‌کند، اخراج و بیکاری در حال برچیدن سفره‌های کوچک بسیاری است. رکود اقتصاد تا همینجای کار، بیکاری بسیاری از کارگران را در پی داشته است. به گفته دبیر انجمن قطعه‌سازان کشور، تنها ۲۸۰ هزار نفر در صنعت قطعه‌سازی خودرو از ابتدای سال تاکنون بیکار شده‌اند. در واقع نیمی از مشاغل این صنعت از دست رفته است! اخراج کارگران به صورت سرسام‌آوری در حال افزایش است. علاوه بر این، اخراج کارگران به اهرمی در دست سرمایه‌داران تبدیل شده است تا از دولت سرمایه‌داری طلب امتیازات بیشتری کنند و بدین ترتیب با بالا بردن دائمی هزینه‌های زندگی طبقه کارگر و اقشار فرودست، به ارزان‌سازی نیروی کار هر چه بیشتر دامن بزنند.

در این شرایط بسیار سخت، طبقه کارگر باید مسیری را که پیموده است، مورد مذاقه و بازاندیشی قرار دهد و با تبدیل کردن درس‌های آموخته‌شده از مبارزات پیشین به فلسفه عمل خود، مبارزات خود را اعتلا داده و جان تازه‌ای در آن بدمد.

مرتضی یگانه

خصوصی سازی، بلای جان همه کارگران

نگاهی به مبارزات جاری کارگران کشت و صنعت مغان



خصوصی سازی، بلای مشترک همه کارگران

مبارزات جاری کارگران ایران در این برهه توانسته است تا اندازه‌ای سیاست‌های سرمایه‌دارانه و استوار بر منطق بازار آزاد را به محاکمه بکشاند. طبقه کارگر ایران تا خلع ید از سرمایه‌داری و محاکمه نهایی آن، راهی طولانی در پیش دارد. راهی که جز از مسیر اتحاد و ساخت تشکل‌های سراسری نمی‌گذرد. دولت و سیاستگذاری‌های کلان، تاکنون بر مدار حمایت روزافزون از بازار آزاد، مقررات‌زدایی، کالایی‌سازی خدمات عمومی از قبیل آموزش و درمان، خصوصی‌سازی و اعمال سختگیرانه‌ترین نوع ریاضت اقتصادی بر طبقه کارگر استوار بوده است. اکنون دولت و سازمان خصوصی‌سازی درصد ساختن الگو است. بی‌هیچ پرده‌پوشی، تجربه خصوصی‌سازی در هفت‌تپه، الگووار در کشت و صنعت مغان در حال پیاده‌سازی است. الگویی کلان که تمامی عرصه‌های تولید و خدمات را یکی پس از دیگری تسخیر می‌کند.

خواست ابطال خصوصی‌سازی که این‌روزها از زبان کارگران کشت و صنعت مغان شنیده می‌شود، نشانه پیوند یک سیاست سراسری و عام است؛ سیاستی کارگری که از شوش تا مغان پیگیری می‌شود. مبارزات جاری کارگران، سیاست خصوصی‌سازی و بازار آزاد را در مقیاسی عام مورد حمله قرار داده است. سیاستی که به همت هزاران رسانه، سیاستمدار، سرمایه‌دار و متفکر بورژوا هدفگذاری و اجرا شده است. مبارزه‌های کارگران با پیش‌روی در این مسیر می‌تواند به خواست‌های عام خود بیفزاید. مبارزه برای ساعت کار، دستمزد و خواست‌هایی از این دست که منفعت صنفی و عام کارگران را دربرمی‌گیرد.

اقدام تاکنونی کارگران، حمایت‌های گسترده اجتماعی را به همراه داشته است. این مبارزه‌ها، معادله‌های فراوانی را برهم ریخته است؛ به یک معنا لرزه بر اندام سیاست پوزیسیون و اپوزیسیون انداخته است. حالا عده‌ای از سلطنت‌طلبان باید نگران ارتجاع سرخ، و «کیهان» باید نگران کارگران غیرمعمولی باشد.

کارگران کشت و صنعت مغان با بررسی دقیق مبارزه‌های جاری و تجارب تاکنونی، می‌توانند گامی قدرتمند برای پیشرفت مبارزه‌ها بردارند. گزارش موجود سعی دارد همراه با تاریخچه‌ای مختصر از مبارزه‌های کارگران کشت و صنعت مغان، به مبارزه‌های جاری این رفق پرداخته و بر خواست ابطال و ایجاد تشکل که از سوی این کارگران مطرح شده است، تاکید بگذارد.

معرفی کشت و صنعت مغان

شرکت سهامی کشت و صنعت و دامپروری مغان در سال ۱۳۵۳ با هدف توسعه و عمران دشت مغان تاسیس و در دو مجلس شورای ملی و سنا تصویب، و به ابلاغ دولت رسید.

این بنگاه عظیم کشاورزی و دامپروری با وسعت بیش از ۶۳ هزار هکتار، در شهرستان پارس‌آباد در استان اردبیل واقع شده است که کل مساحت آن حدود ۱۱۰ هزار هکتار است. به عبارت دیگر، مجموعه کشت و صنعت مغان همراه با شرکت کشت و صنعت پارس که در سال‌های اخیر از آن تفکیک شد، حدود ۵۷.۳ درصد خاک پارس‌آباد را به خود اختصاص داده و از ۹۰ هزار هکتار اراضی زیر شبکه، ۶۳ هزار هکتار آن در اختیار شرکت کشت و صنعت و دامپروری مغان است.

در این منطقه، سرمایه‌گذاری‌های زیادی از محل منابع مالی کشور، صرف زیرساخت و عملیات احداث سد انحرافی اصلاندوز، سد مخزنی قزل قشلاق، شبکه ابرسانی و زه‌کشی، قطعه‌بندی و تسطیح و نظایر آن شد و از طریق ایجاد کانال «نیل مغان» و با استفاده از مدرن‌ترین شیوه‌های آبیاری، کشت و صنعت مغان و اراضی پارس‌آباد، زیر کشت رفت.

مدیرعامل سابق مغان، تنها یک قلم سرمایه‌گذاری ارزی انجام‌شده در کشت و صنعت مغان را ۲ میلیارد دلار اعلام کرده است که به قیمت امروز بالغ بر ۲۰ هزار میلیارد تومان می‌شود.

این بنگاه از چنان اهمیتی برخوردار است که تا همین اواخر، شهرستان پارس‌آباد به برکت وجود کشت و صنعت مغان تنها شهرستان مهاجرپذیر کل خطه اذربایجان بوده است.

این بنگاه دارای یک مجتمع بزرگ دامپروری، کارخانه قند، کارخانه فراوری میوه، کارخانه لبنیات و چندین واحد کارخانه تولیدی دیگر است.

جز «کارخانه قند» این شرکت که با ظرفیت اسمی پنج هزار تن چغندر قند در روز کار می‌کند، کارخانه لبنیات آن با ظرفیت اسمی ۱۸۰ تن شیر در روز، کارخانه خوراک دام با ظرفیت تولید خط کنسانتره به صورت فله به میزان ۳۰ تن در ساعت و با ظرفیت تولید علوفه به صورت‌های مختلف و به میزان ۲۵۰ تن، مشغول تولید بخش دیگری از محصولات آن هستند.

کشت و صنعت مغان حدود «۷۶۵۴۷۱۳ متر مربع» ساختمان دارد که شامل یک میلیون و سیصد و چهل هزار مترمربع شهرک مسکونی غفاری، ساختمان تاسیسات

تربیت بدنی و تاسیسات رفاه خدمات و تصفیه اب شرکت‌ها، حدود ۱۶ هزار مترمربع ساختمان اداره جدید، بیش از ۲۸۰ هزار مترمربع ساختمان تاسیسات قند و ورمی کمپوست، حدود ۵۰ هزار مترمربع ساختمان تاسیسات لبنیات و پنی‌سازی، ۱۷۸ هزار مترمربع ساختمان تاسیسات، بیش از ۱۷ هزار مترمربع ساختمان اداری و آزمایشگاه، نگهبانی و تولید انبار و سالن لواشک و موتورخانه سالن تولید، ۲۶۳ هزار مترمربع ساختمان انبار تولید و قیف تغذیه و تاسیسات خوراک دام، بیش از یک میلیون و ۱۳۰ هزار مترمربع ساختمان تاسیسات دامپروری، بیش از چهار میلیون مترمربع ساختمان تاسیسات گاوهای شیری دو و سه هزار راسی و بالغ بر ۲۸۰ هکتار معادن تولید مصالح، ۵۰۰ مترمربع دفتر سه طبقه واقع در کوی ولی‌امر تبریز، ۲۱۱ مترمربع با ۲۵۰ متر ایعانی دفتر نمایندگی و مهمانسرای اردبیل و حدود ۳۲۲ هزار ۳۲۱۸۷۳ مترمربع ساختمان‌های متفرقه دیگر است.

فقط مساحت اماکن ساخته شده شامل ساختمان‌ها و تاسیسات این بنگاه اقتصادی حدود هفت میلیون و هفتصد هزار مترمربع است و در ساخت هر مترمربع از سازه‌های فولادی و بتنی ساختمان ۳۸۳ میلیون کیلوگرم آهن و میلگرد استفاده شده که ارزش امروز آن حدود ۱۷۲۲ میلیارد تومان یعنی رقمی معادل قیمت کل فروخته شده شرکت و ارزش ضایعات آن معادل ۶۵۰ میلیارد تومان است. حدود ۱۳-۱۰ هزار راس، گاوهای شیری تلیسه و گوساله دارد و حدود «۲۱۰ دستگاه» وسائط نقلیه موتوری شامل سواری، کامیون، تریلی، بیل مکانیکی، گریدر، غلطک، تراکتور، کمباین، لودر و بولدوزر. ضمناً نزدیک به ۲۴۰ میلیون مترمکعب حقا به اختصاصی دارد و به طور متوسط ۲۰ مترمکعب در ثانیه اب از رود ارس و از طریق کانال بزرگ نیل مغان در اختیار این شرکت است.

تمام آنچه در بالا به طور خلاصه و سریع عنوان شد، بخش مهم و البته نه تمام دارایی شرکتی است که حیات و زندگی را به منطقه مغان اهدا کرده و باعث شده کارگران منطقه و همین‌طور خیل کارگران مهاجر بسیاری در دامان این شرکت زندگی کنند. کشت و صنعت مغان تا اواخر دهه ۷۰ و قبل از آغاز واگذاری منابع به پیمانکاران مختلف، یکی از قطب‌های اصلی کشاورزی کشور محسوب می‌شد، طوری که عموم بذر تولیدی در محصولات استراتژیک مانند گندم و ذرت در این شرکت تامین شده و به تمام کشور ارسال می‌شد. مرکز تحقیقات کشاورزی این شرکت یکی از مدرن‌ترین مراکز تحقیقات کشاورزی منطقه و حتی آسیا محسوب می‌شد و به عنوان یک قطب علمی این حوزه نیز معروف بود. در همین راستا بود که دانشگاه کشاورزی در این

منطقه تاسیس و شروع به مستندسازی تحقیقات شرکت کرد. همین‌طور در طرح‌های خودکفایی کشاورزی بخصوص خودکفایی گندم کشت و صنعت مغان نقشی بی‌بدیل داشت و همواره مدیران عامل کشت و صنعت بازوهای اجرایی وزرای کشاورزی در کشور محسوب می‌شدند. سفر هاشمی رفسنجانی و بازدید از شرکت نشان از اهمیت و جایگاه ویژه شرکت در آن دوره داشت.

در این دوره شرکت بالغ بر ۷۰۰۰ نفر نیروی رسمی و غیررسمی داشت که تماما از مزایا و حقوق و قرارداد مناسب برخوردار بودند و تامین زندگی می‌کردند. علاوه بر حقوق و مزایا و طرح‌های واگذاری زمین‌های مسکونی و... به صورت شرایطی، شرکت شرایط خوبی برای تحصیل و درمان خانواده‌های کارگران نیز ایجاد کرده بود و یکی از شرکت‌های مناسب از نگاه تامین حقوق کارگران به حساب می‌آمد.

سال ۱۳۸۲، چیش مقدمات برای فروش شرکت؛ پرده اول هجوم و دفاع

در دوره ریاست جمهور خاتمی با چندبار دست‌به‌دست شدن مدیریت شرکت، نهایتا قرعه کار مدیریت این شرکت به نام ضیائی افتاد. ضیائی از مدیران سابق شرکت مادر تخصصی کشاورزی، از روز اول با ماموریت ایجاد شرایط مناسب برای واگذاری کشت و صنعت وارد این شرکت شد.

مانند سایر شرکت‌های دیگر در ایران و جهان، خصوصی‌سازی در کشت و صنعت نیز با چند دروغ بزرگ آغاز شد. نکات اصلی و مشکلاتی مانند ویژه‌خواری‌ها، مشکلات مدیریتی و اختلاس‌ها دیده نشد و مشکلات موجود شرکت به تعداد بالای نیروها و کارگران بهره‌وری پایین و هزینه بالای خدمات و امکانات متعلق به کارگران دانسته شد. البته ایشان نیز مانند تمامی مدیران حامی خصوصی‌سازی از سود شخصی خود و تراج منابع بی‌نظیر شرکت غافل نبودند.

ضیائی به بهانه سودده نبودن شرکت در سال‌های ریاستش، به جای کاستن از ویژه‌خواری‌های مدیران و حتی افراد بی‌ربط، مزایا و دریافتی‌های کارگران را کاهش داد. کاهش مبلغ پرداختی اضافه‌کاری، حق مسکن، حق پوشاک و... اولیه‌ترین اقدام ضیائی برای کاستن از سهم کارگران از نتیجه بحق کار خویش بود. سپس به بهانه هزینه‌زا بودن، شروع به تراج اموال عمومی کرد و در یکی از شنیع‌ترین اقداماتش، جنگل‌های فراوان اطراف شهرک مسکونی شرکت را به برادر خود فروخت و درختانی که به صورت دستی در طول ۴۰ سال گذشته کاشته شده و تبدیل به جنگلی زیبا شده بود را تماما قطع کرده و نهایتا آنها را به سمت ارومیه و تبریز بار زدند. سود حاصل از این فروش

برای برادر ضیائی در کمتر از شش ماه، ده‌ها میلیارد تومان بود.

وی همچنین برنامه بازنشسته و بازخریدسازی اجباری کارکنان را به بهانه تعداد زیاد نیروها به نسبت حجم فعالیت‌های موجود آغاز کرد. در این برنامه شرکت موظف شده بود در سال اول نزدیک به هزار نفر از نیروهای خود را بازنشسته یا بازخرید کند و از این طریق با کاهش تعداد کارگران، راه را برای ورود بخش خصوصی و فروش شرکت با سود بالاتر هموار سازد.

ضیائی این اقدام را با زور بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌ها و همین‌طور با سمپاشی‌های دروغین مانند ورشکستگی شرکت به دلیل تعداد بالای کارگران به پیش می‌برد. همین‌طور مبلغی که به کارگران برای بازنشستگی یا بازخریدی تحمیل می‌شد، بسیار ناچیز و حدود دو تا پنج میلیون تومان بود که معادل چند ماه حقوق کارگران است. ضمناً ضیائی به بهانه پایین بودن بهره‌وری، حجم بالایی از فعالیت‌های کارخانجات را به نیروی جدید پیمانکاری سپرد و این کارگران تازه‌وارد، جایگزین کارگران کارکشته با ۲۰-۱۰ سال سابقه کار مفید شدند. به این ترتیب فعالیت‌های تخصصی به نیروهای غیرمتخصص واگذار شد و خود این امر منجر به هدررفت سود و سرمایه شرکت شد. اما ضیائی چون عزم خود را برای ایجاد شرایط واگذاری جزم کرده بود تنها چیزی که می‌خواست کاهش تعداد کارگران رسمی و قراردادی بود تا بتواند در زمان مناسب از شر کارگران پیمانکاری نیز خلاص شود.

مجموع عوامل و مشکلاتی که ضیائی برای کارگران کشت و صنعت مغان به وجود آورد باعث اتحاد کارگران و آغاز اعتصابات گسترده در شرکت و شهر پارس‌آباد شد. در سال ۱۳۸۳ و در زمان آغاز اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها، شرکت حدود هفت هزار نفر نیروی رسمی و سه هزار نفر نیروی پیمانکاری داشت که تقریباً تماماً در اعتراض‌ها شرکت داشتند. اعتراض‌ها از اعتصاب در واحدهای کاری شروع شد و سپس با جمع‌آوری طوماری ادامه پیدا کرد. با گذشت چند روز و عدم عقب‌نشینی مدیرعامل کشت و صنعت و تهدید کارگران به برخورد، اعتراض‌ها سمت‌وسویی دیگر گرفت و به تجمعی هماهنگ با حضور تمامی کارگران و تعطیلی تمامی واحدها تبدیل شد. در این لحظه مطالبه‌های کارگران شفاف شده و حول سه موضوع اصلی تجمیع شده بود:

- ۱- لغو بازنشستگی‌ها و بازخریدی‌های اجباری
- ۲- پرداخت معوقات کارگران و سایر حقوق قطع‌شده آنها، از جمله اضافه‌کاری، جمعه‌کاری، حق لباس و ...
- ۳- خروج شرکت از ذیل شرکت‌های مادر تخصصی کشاورزی و لیست واگذارشده

برای واگذاری به بخش خصوصی.

۴- توقف تراج اموال شرکت، از جمله قطع درختان و از بین بردن جنگل‌ها و فروش ماشین‌الات سنگین به شکل اهن ضایعات.

پاسخ ضیائی به این تجمعات همان پاسخ اولیه همیشگی بود. مقاومت و تهدید لیدرهای کارگران. بدین ترتیب شرکت طی اطلاعیه‌ای کارگران را به بازگشت به کار و تمکین دعوت کرد، به برخورد قاطع و جدی با رهبران اعتراض‌های کارگری تهدید کرد و به ادامه سیاست‌های قبلی خود تأکید ورزید.

اما این بیانیه تأثیری بر روحیه کارگران که طعم اتحاد خود را چشیده بودند نگذاشت و فقط باعث پیشرفت اعتراضات شد. کارگران با اتحادی بی‌نظیر حول مطالبات مشخص گرد آمدند و اعتراض‌ها از دایره جغرافیای شرکت خارج شده و به شهر پارس‌آباد و تجمعات شهری مانند نماز جمعه کشیده شد. وزیر کشاورزی برای حل بحران به‌وجودآمده معاون خود را با برخی وعده‌های غیرشفاف به میان کارگران فرستاد، اما کارگران پس از مشاهده لابی بین معاون وزیر و مدیرعامل شرکت حضور معاون را نپذیرفتند و درخواست استعفای ضیائی را نیز به مطالبات افزودند. چند روز بعد با راهنمایی رهبران کارگری و حضور یکپارچه کارگران، تجمع به بستن جاده اصلی بین‌المللی ایران و آذربایجان در پارس‌آباد رسید و باعث شد این اتفاقات سمت‌وسویی ملی به خود بگیرد. ۱۰ روز بعد کارگران در اقدامی هماهنگ به محل سکونت ضیائی رفتند و خواستار استعفای وی شدند. به این ترتیب ضیائی شبانه و با اسکورت نیروهای انتظامی از شهرک خارج شد و از مغان گریخت. وی هنگام فرار نامه استعفای خود را نوشت و بدین ترتیب کارگران با پیروزی کامل توانستند ضیائی را برکنار کرده و تمامی اقدامات وی را متوقف کنند.

از پیروزی سال ۱۳۸۳ تا سقوط سنگر به سنگر حقوق کارگران

پس از برگزاری موفق تجمعات و تظاهرات اعتراضی کارگران و استعفا و فرار ضیائی، شرکت تماماً تحت تأثیر نفوذ کارگران بود و در نبود مدیرعامل هیچ‌کدام از عوامل اجرایی جرئت اجرای برنامه‌های ضدکارگری را نداشتند. از این قرار تمامی حقوق و مزایای قبلی بازگشت. این موضوع ظاهراً در انتخاب مدیرعامل جدید نیز خود را نشان داد و یکی از مدیران معروف منطقه‌ای به نام اروجعلی محمدی به مدیریت شرکت منصوب شد. کارگران که چشمشان از ضیائی ترسیده بود، در روز سخنرانی معرفی محمدی به مفاد صحبت‌های وی بسیار حساس شده بودند. محمدی خصوصی‌سازی را

نقشه‌ای شوم برای تاراج اموال ملت خواند، کشت و صنعت را سودده و بسیار مهم ارزیابی کرد و برنامه خود را احیای عظمت شرکت و افزایش خدمات به کارگران اعلام کرد. وی همین‌طور اعلام کرد که غایت نهایی‌اش بزرگ‌تر کردن و توسعه ابعادی شرکت و جذب نیروهای بیشتر است. این گفته‌ها و اهداف به مذاق کارگران و شهروندان مغان خوش آمد و اروج‌علی محمدی به گرمی پذیرفته شد. سال اول حضور محمدی در شرکت به شعارهای روز اول او نزدیک بود. محمدی مزایای کارگران را افزایش داد، از اخراج نیروها جلوگیری کرد، حساب‌های شرکت را سامان داد و شرکت را از لیست واگذاری خارج کرد، ناظرانی بر نحوه پرداخت به کارگران پیمانکاری گمارد و اختلاف دریافتی‌ها را کاهش داد. این امور باعث محبوبیت وی در میان کارگران شد. تا اینجای کار همه چیز به خوبی و به نفع کارگران و در راستای پیروزی اعتصاب به نظر می‌رسید، اما وی مانند اسلاف خود همواره بر این موضوع که شرکت نیروهای مازاد دارد، تاکید می‌کرد. البته در بیشتر مواقع حرف از جوانگرایی می‌زد و عنوان می‌کرد که نیروهای فعلی باید با نیروهای جوان‌تر جایگزین شوند. بدین‌ترتیب بزرگ‌ترین عملیات محمدی برای خلع سلاح ۱۰ هزار کارگر متحد شرکت آغاز شد. محمدی تعدیل نیروها را با شعار واگذاری منابع به مردم آغاز کرد. هر کسی که بیش از ۱۵ سال در کشت و صنعت کار کرده باشد، می‌تواند خود را بازخرید یا بازنشسته کند و در ازای آن به اندازه دو برابر مبلغ سنوات خود زمین مرغوب شرکتی با قیمتی پایین‌تر از نرخ بازار دریافت کند.

این طرح گرچه از لحاظ اقتصادی به نفع کسانی بود که در آن زمان می‌خواستند بازخرید یا بازنشسته شوند، اما در کل هم به زیان کارگران جدیدتر بود و هم باعث تعدیل نیروی شدید شرکت می‌شد. در همان یک سال اول، محمدی توانست بیش از ۲ هزار نفر از کارگران شرکت را با رضایت کامل خودشان بازخرید و بازنشسته کند. موج بازنشستگی و بازخریدی تشویقی و خودخواسته در شرکت به جایی رسید که تقریباً کسی از نسل اول استخدامی‌های شرکت نماند و اکثراً از شرکت خارج شدند.

بدین‌ترتیب در روزگاری که بازخرید اجباری ۲۰۰ نفر باعث شروع اعتراض‌ها و اعتصاب‌های بسیار شد، طرح محمدی برای تطمیع کارگران با موفقیت توانست ۲۰۰۰ نفر از کارگران قدیمی و رسمی شرکت را با رضایت کامل از میدان به در ببرد.

اسب تروای واگذاری به مردم وارد شرکت شده بود و پس از نمایش خیره‌کننده و شادمانی‌آور خروج دوهزار نفر با مزایایی عالی اکنون فرصت آن را یافته بود تا چهره اصلی خود را نمایش دهد.

محمدی در سال ۸۴ و چند ماه پس از پیروزی احمدی‌نژاد از کشت و صنعت کنار

گذاشته شد و شخص دیگری زعامت امور را به عهده گرفت. برنامه اما همان بود که از آغاز چیده شده بود. به تدریج تمامی استخدامی‌های دهه ۶۰ شرکت نیز با سابقه بالای ۲۰ سال با طرح‌های سختی و زیان‌آور بازنشسته شدند و امکان بازخریدی کارگران نیز همواره فراهم بود. این در حالی بود که شرکت تا سال ۹۵ از هرگونه جذب و استخدامی خودداری می‌کرد تا جایی که تعداد نیروهای رسمی و طرف قرارداد خود شرکت از ۷۰۰۰ نفر به هزار نفر و نیروهای پیمانکاری از ۳۰۰۰ نفر به ۲ هزار نفر کاهش یافت. در حقیقت در عرض یک دهه ۷۰ درصد کارگران شرکت تسویه و خارج شدند و کسی به جای این کارگران استخدام نشد. این حجم از کاهش نیروهای شرکت البته با کاهش شدید مزایا و پرداختی‌های کارگران نیز همراه بود و چندین بار به صورت پراکنده باعث تجمع و اعتراض کارگران به معوقات و دستمزدهای پایین شده بود، اما آنچه مشخص بود اینکه با خروج اکثریت قاطع کارگران بخصوص کارگران قدیمی شرکت، نیرویی برای مقاومت در مقابل تهاجم به شرکت باقی نمانده بود. بدین ترتیب مانع اصلی در برابر واگذاری شرکت و فروش آن برداشته شده بود.

سال ۱۳۹۶ و آغاز مجدد خصوصی‌سازی کشت و صنعت مغان

سال ۱۳۹۶ را می‌توان سال ننگین واگذاری کشت و صنعت مغان دانست. واگذاری کشت و صنعت مغان، بزرگ‌ترین فروش شرکت‌های دولتی در تاریخ ایران است. عظمت این شرکت زمانی مشخص می‌شود که بدانیم این شرکت از لحاظ اموال، قیمت و بزرگی بیش از شش برابر نیشکر هفت‌تپه است و برخی همچنان لقب بزرگ‌ترین بنگاه اقتصادی حوزه کشاورزی خاورمیانه را به آن می‌دهند. شرکت کشت و صنعت و دامپروری مغان در پنج نوبت به مزایده گذاشته شده است که عبارتند از:

بار اول در تاریخ ۱۳۹۶/۵/۹، بار دوم در تاریخ ۱۳۹۶/۱۱/۱۶، بار سوم در تاریخ ۱۳۹۶/۱۲/۲۱، بار چهارم در تاریخ ۱۳۹۷/۱/۲۸ و بار پنجم در تاریخ ۱۳۹۷/۵/۲. این عرضه‌ها در چهار نوبت اول فاقد متقاضی بوده و در بار پنجم با موفقیت روبه‌رو شده است.

برنده مزایده در مرداد ۱۳۹۷ شرکت رفاه بود که خود از بدهکاران بزرگ بانکی است. گروه محسن با مدیریت صرافان خود از بدهکاران بزرگ بانکی هستند که فروشگاه‌های رفاه را نیز در فرایندهای مشابه خصوصی‌سازی و با قیمت‌های بسیار پایین تاراج کردند. پس از اعلام فروش شرکت به فروشگاه رفاه و اعتراض‌های شدید فضای عمومی به

واگذاری به ابردهکار بانکی، سازمان خصوصی‌سازی ابتدا از واگذاری دفاع کرد و در نهایت از ورود عوامل قضائی و دادستانی، اهلیت خریدار رد و خود خریدار انصراف خود از خرید را اعلام کرد. سپس بلافاصله شرکت به شرکت‌کننده دوم یعنی «شیرین عسل» به قیمت مضحک هزار و هفتصد میلیارد تومان فروخته شد که طبق محاسبه‌های مدیران قبلی شرکت معادل دوهزار تومان برای هر مترمربع زمین و در حقیقت قیمت یک پفک برای هر مترمربع است!

و از این مضحک‌تر شرایط واگذاری است. شرکت «شیرین عسل» و شخص آقای ژائله، برای سهام صددرصدی کشت و صنعت باید صد میلیارد تومان بپردازد و باقی مبلغ را با ۲ سال استراحت و در اقساط بلندمدت هشت تا ۱۲ سال پرداخت کند. این در حالی است که شرکت فقط در سال ۱۳۹۵ حدود ۳۰ میلیارد تجهیزات نو خریداری و رژه تجهیزات برگزار کرده بود.

خبر فروش شرکت به خریدار دوم در مهر گذشته منتشر شد. اولین حضور آقای ژائله از سرمایه‌داران تبریزی و صاحب کارخانه «شیرین عسل» (که بارها کارگزارانش به خاطر عدم پرداخت حقوق خود در مقابل کارخانه و استانداری تبریز تجمع کرده‌اند) در اوایل دی ۱۳۹۷ در محل شرکت کشت و صنعت انجام شد که منجر به تجمع ۵۰۰ نفری چهارم دی در مقابل اداره مرکزی شد. کارگران که در این روز واگذاری به ژائله و فروش شرکت را جدی دیدند به سرعت مجتمع شده و در گروه‌های حقیقی و مجازی به فکر چاره افتادند. بلافاصله تجمع ۱۰ دی کارگران در مقابل اداره مرکزی نیز برگزار شد و همین امر باعث ورود عوامل قضائی و انتظامی مانند دادستانی به این واگذاری شد.

وضعیت امروز

با توجه به حضور ژائله در مغان و همین‌طور عوامل و عمال او در شرکت، عزم ایشان برای تصاحب شرکت جزم به نظر می‌رسد. در مقابل کارگران جوان شرکت با تشکیل گروه‌های حقیقی و مجازی متشکل شده و همین‌طور مردم منطقه و خصوصاً خانواده‌های خود را به مقاومت فراخوانده‌اند. تجمعات ماه دی کارگران با اینکه خودجوش بود، اما به‌وضوح امکان شکل‌گیری تجمعی هماهنگ و اعتصاب پیگیر را نشان داد. در حال حاضر گروه‌های مختلف غیر کارگری، بنا به منافع خود طرح‌های مختلفی مانند تشکیل تعاونی از سرمایه‌داران مغان برای خرید کشت و صنعت یا واگذاری سهام و نیز فروش زمین‌ها را به مردم می‌دهند که هیچ‌کدام نمی‌تواند بیان‌کننده مطالبه‌های کارگران باشد. زیرا کارگران توان و سرمایه لازم را برای خرید حتی بخش کوچکی از این اموال

ندارند و در این برنامه‌ها فقط جاده‌صاف‌کن و عامل دست سرمایه‌داران دیگر خواهند بود. همین‌طور که اکثریت کارگران جوان معترض، به خوبی دریافته‌اند، تنها شعار امروز باید ابطال واگذاری باشد. بحث ما ارزانی یا گرانی واگذاری نیست، بحث ما بومی بودن یا نبودن خریدار نیست، بحث ما واگذاری به تعاونی یا کنسرسیومی از خریداران نیست، بحث ما فقط و فقط درخواست ابطال واگذاری است. گروه‌ها و اشخاصی که پیگیر چگونگی و شرایط واگذاری هستند به دنبال سهم خود از فروش شرکت هستند. کارگران کشت و صنعت با هیچ شرایط فروشی، نفعی برای خود نمی‌بینند و تنها خواستار ابطال فروش شرکت هستند. کارگران بارها در نوشته‌ها و دعوت‌ها و پلاکاردهای خود با اشاره به اتفاقات رخ داده در شرکت‌های دیگر، بخصوص کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه، اتحاد خود را با سایر کارگران کشور اعلام کرده و مسیله خصوصی‌سازی را یک بلای مشترک بین تمامی کارگران دانسته‌اند. این خط که توسط کارگران جوان تبلیغ می‌شود باید قوی‌تر شود تا آرام‌آرام گروه‌های کوچک گرد هم بیایند و لیدرها و رهبران کارگران از بین همین گروه‌ها به وجود بیاید. امری که پس از خروج گسترده نیروهای قدیمی شرکت خلأ آن به شدت احساس می‌شد و همچنان می‌شود.

کارگران با اینکه باید از هر فرصتی برای ابراز مشکل و خواسته‌های خود و نمایش قدرت اتحاد خود استفاده کنند، اما به همین میزان هم باید از خطر درغلتیدن در دعوای جناحی حاکمان و دولتی‌ها دور بمانند. هیچ‌کدام از این گروه‌ها و طیف‌ها، مخالف خصوصی‌سازی نبوده و در دوره خود به سریع‌ترین شکل ممکن آن را پیش برده‌اند. همان‌طور که نشست اصلاح‌طلبان و استاندار اردبیل در راستای تسهیل ورود خریدار به شرکت و سرکوب اتحاد کارگران بود، نگاه نماینده و امام‌جمعه شهر هم به واگذاری آرام شرکت و فروش بی‌دغدغه آن است. تجربه سال ۸۳ مغان و تجربه اخیر هفت‌تپه و هپکو و غیره نشان داد که تنها عاملی که می‌تواند سدی در برابر تاراج حقوق و اموال کارگران باشد، اتحاد و حضور کارگران در تجمعات است و لاغیر. در این بین نقش یک شعار متحدکننده بسیار بی‌بدیل است. در نتیجه ترویج شعار ابطال واگذاری و فروش شرکت در بین تمامی کارگران بسیار مهم بوده و علاوه بر افزایش انسجام اعتراض‌ها، پیگیری مطالبه‌ها را نیز شفاف و ساده می‌کند.

سه‌سند امیری

ورق آلومینیوم سازی المهدی پس از خصوصی سازی



جنبالی ترین خصوصی سازی

وضعیت کارگران آلومینیوم المهدی

تداوم تجمعات اعتراضی کارگران

کنترل کارخانه با تشکیل شورای کارگران

حضور دوباره روی میز فروش

چه کسی کارخانه سود ده را زیانده کرد؟

تفاوت نجومی میان قیمت واقعی و قیمت اعلامی

فرجام گنگ و مبهم فروش آلومینیوم المهدی

ورق آلومینیوم سازی المهدی پس از خصوصی سازی

نقش آلومینیوم در صنعت جهان و ایران

آلومینیوم؛ فلزی چکش خور و انعطاف پذیر است که نقش مهم و موثری در صنعت هوانوردی و سایر مراحل حمل و نقل، دارد. همچنین در سازه هایی که در آن ها وزن پایدار و مقاومت لازم است، وجود آلومینیوم کاربردی است.

به گزارش سازمان زمین شناسی جهانی مجموعاً ۲۲۱ کارخانه تولید آلومینیوم در دنیا وجود دارد. کل ظرفیت تولیدی در سال گذشته حدود ۶۳ میلیون تن بوده است. چین با ۱۱۷ کارخانه بیش از ۳۱ میلیون تن ظرفیت، بزرگترین کشور تولیدکننده این محصول در جهان محسوب می شود. این کشور که ۹۵ درصد کل ظرفیت جهانی این فلز را در اختیار دارد، ۳۹ درصد از تولید جهانی را به خود اختصاص داده است.

سهم ایران در تولید آلومینیوم

شرکت های ایرالکو، المهدی و هرمزال از ابتدای فروردین تا پایان آبان امسال، ۲۳۱ هزار و ۳۱ تن آلومینیوم (خالص، بیلت، آلیاژ، ئی سی و براده) تولید کرده اند. این رقم در مدت مشابه سال گذشته، ۲۲۳ هزار و ۸۷۷ تن بوده است. از این میزان، شرکت های «ایرالکو» ۱۱۷ هزار و ۶۶۷ تن، «هرمزال» ۶۹ هزار و ۷۴ تن و «المهدی» ۴۴ هزار و ۲۹۰ تن آلومینیوم تولید داشته اند. سهم شرکت آلومینای ایران طی ۸ ماهه امسال، ۴۸۵ هزار و ۵۵۹ تن «بوکسیت»، ۱۵۹ هزار و ۲۴ تن «پودر آلومینا»، ۲۷۰ هزار و ۶۴۹ تن «هیدرات آلومینیوم» و ۸۸ هزار و ۷۷۶ تن «آهک» بوده است. همچنین، طی ماه آبان ۹۷، افزون بر ۲۲ هزار و ۳۹۸ تن «آلومینیوم» (خالص، بیلت، آلیاژ، ئی سی و براده)، ۴۳ هزار و ۷۶۰ تن «بوکسیت»، ۱۹ هزار و ۵۰۹ تن «پودر آلومینا»، ۳۳ هزار و ۱۶۶ تن «هیدرات آلومینیوم» و ۷ هزار و ۷۷۸ تن «آهک» تولید شده است.

موقعیت جغرافیایی کارخانه آلومینیوم المهدی

کارخانه آلومینیوم المهدی در سایت منطقه ویژه اقتصادی صنایع معدنی و فلزی

خلیج فارس در ۱۸ کیلومتری غرب شهر بندرعباس و ۸ کیلومتری بندر شهید رجایی در زمینی به مساحت ۲۷۰ هکتار واقع شده است .

واحدهای اصلی کارخانه آلومینیوم المهدی

خطوط احیاء جهت تولید آلومینیوم مذاب، واحد برق و رکتیفایر، کارگاه ریخته گری، کارخانه تولید آند خام، کوره پخت آند، واحد میله گذاری آند، تاسیسات انتقال مواد، تاسیسات زیر بنائی، کارگاه های ساخت، انبارها، کارخانه پخت آند، واحدهای کنترل آلودگی، کارگاه های پشتیبانی، تاسیسات هوای فشرده و بخش مدیریت برنامه ریزی جامع و فناوری اطلاعات واحدهای اصلی کارخانه آلومینیوم المهدی را تشکیل می دهند.

تاریخچه فعالیت کارخانه آلومینیوم المهدی

شرکت آلومینیوم المهدی در تیر ماه ۱۳۶۹ با هدف تولید سالیانه ۳۳۰ هزار تن شمش آلومینیوم (در ۳ فاز) و در منطقه ویژه اقتصادی صنایع معدنی و فلزی خلیج فارس در ۱۸ کیلومتری غرب شهر بندرعباس تاسیس گردید. سال ۱۳۷۶ بخشی از فاز یک مجتمع با ۶ دیگ راه اندازی شد و تدریجا تعداد ۱۲۰ دیگ راه اندازی گردید به طوری که تا پایان سال ۱۳۸۱ ظرفیت تولید به ۵۵ هزار تن رسید . تعداد ۱۲۰ دیگ فاز تکمیلی طی سالهای ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴ ساخته و راه اندازی شد و در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۴ مجتمع به ظرفیت اسمی پیش بینی شده ۱۱۰ هزار تن دست یافت. در خرداد ماه سال ۱۳۸۵ عملیات اجرایی خط ۲ (هرمز آل) با سرمایه گذاری اولیه ۴۰۰ میلیون یورو و ۲۰۰ میلیارد تومان با هدف تولید بیش از ۱۴۳ هزار تن در سال (۲۲۸ دیگ) آغاز شد، طی مدت ۴۰ ماه در مهر ماه ۸۸ فاز دوم راه اندازی شد. هرمز آل با ۱۷۰ دیگ در مدار تولید قرار گرفت. شرکت آلومینیوم المهدی هرمز آل بزرگترین تولیدکننده شمش خالص آلومینیوم در کشور محسوب می شود و ظرفیت تولید آن حدود ۲۵۷ هزار تن در سال است. شرکت آلومینیوم المهدی هرمز آل در اسفند سال ۱۳۹۳ به بخش خصوصی واگذار گردید این تغییر و تحول با برگزاری مزایده از طرف سازمان خصوصی سازی صورت گرفت و نتیجتا کارخانه به شرکت فروآلیاژ گنو واگذار شد.

مزیت های نسبی کارخانه آلومینیوم المهدی

دستیابی به آب های بین المللی به منظور صدور محصول تولیدی و تامین سریع

مواد اولیه، استفاده از مزایای گمرگی منطقه ویژه صنایع معدنی و فلزی خلیج فارس، امکان استفاده از خطوط سراسری راه آهن، فرودگاه و راه های اصلی زمینی، فعالیت در مجاورت نیروگاه بندرعباس و برخورداری از نیروگاه ۱۰۰۰ مگاواتی بعد از خرید این نیروگاه توسط شرکت فروآلیاژ گنو از زمره مزیت های کارخانه آلومینیوم المهدی به شمار می روند.

نگاهی به شرکت فروآلیاژ گنو مالک آلومینیوم المهدی

شرکت فروآلیاژ گنو (سهامی خاص) مالک یک درصد از سهام بانک تجارت است. محمد علی محمدی مالک شرکت معادن فاریاب از بزرگترین تولیدکنندگان سنگ کرومیت، فروکروم منگنز در خاورمیانه و ایران است. شرکت نوین آلیاژ سمنان که در زمینه تولید فروآلیاژهای کم کربن، متوسط کربن و پرکربن و انواع بوته های ریخته گری فعالیت می کند نیز متعلق به وی است.

جنگالی ترین واگذاری تاریخ؛ خصوصی سازی آلومینیوم المهدی و طرح هرمزال در تاریخ تیر ۱۳۹۳ مزایده مجتمع با قیمت پایه هزار و ۶۵۵ میلیارد تومان برگزار شد و مجتمع به این دلیل که متقاضی نداشت فروخته نشد. مزایده دوم با ۷۷۰ میلیارد کمتر آگهی خورد، با یک توضیح که اکنون دیگر تبدیل به کارخانه شده و طرح توسعه آلومینیوم المهدی است. سهام دولت در المهدی ۷۷ درصد و کل هرمزال نیز متعلق به دولت (ایمیدرو) بود. در نهایت شرکت فروآلیاژ گنو برنده مزایده واگذاری شرکت آلومینیوم المهدی و طرح هرمزال شد. زمینه های فعالیت این شرکت شامل وسایل نقلیه زمینی، هوایی، آبی، ماشین آلات راهسازی و استخراج معدن و قطعات مربوطه، فلزات معمولی و مصنوعات وابسته می شود. نام مدیرعامل این شرکت آرمین پيله رودی اعلام شد. همانطور که گفته شد صاحب فروآلیاژ فردی به نام محمد علی محمدی است که در واقع وی خریدار خصوصی آلومینیوم المهدی و طرح هرمزال بوده است.

در زمان واگذاری المهدی سیدجعفر سبحانی، مشاور رییس کل سازمان خصوصی سازی قیمت پایه آلومینیوم المهدی و طرح هرمزال را حدود ۸۸۰ میلیارد تومان اعلام کرد و گفت که در نهایت آلومینیوم المهدی و طرح هرمزال به قیمت ۹۱۰ میلیارد تومان به فروش رفت. به گفته وی میزان پیش پرداخت خریدار بین ۲۰ تا ۳۰ درصد متغیر است. در آن تاریخ سبحانی همچنین تأیید کرد که شرکت فروآلیاژ گنو برنده مزایده واگذاری آلومینیوم المهدی و طرح هرمزال بوده است.

با گذشت سال ها از واگذاری المهدی و طرح هرمزال تجربه شرایط مبهم کارخانه در

حالی همچنان ادامه دارد که از یک سو برخی نمایندگان مجلس بر غیر قانونی بودن و ارزان فروشی این شرکت و لغو مزایده تاکید دارند و از سوی دیگر سازمان خصوصی سازی معتقد است که واگذاری آلومینیوم المهدی کاملاً قانونی بوده و هیچ گونه تخلفی در واگذاری این شرکت صورت نگرفته است.

براساس این گزارش خریدار آلومینیوم المهدی و هرمزال به سازمان تامین اجتماعی، ایمیدرو، سازمان خصوصی سازی و سازمان امور مالیاتی بدهکار بوده و هزینه سنگینی بر دوش دولت، مردم و کارگران بر جای گذاشته است و برپایه اعلام مرادی نماینده مردم بندرعباس، قشم، ابوموسی، حاجی آباد و خمیر در مجلس شورای اسلامی، مالک آلومینیوم المهدی در پی این بود که شمش ها را با سرعت و به شکل غیرقانونی از کشور خارج کند که کارگراها مانع انجام این کار شدند.

وضعیت کارگران آلومینیوم المهدی بعد از واگذاری به بخش خصوصی

خریدار شرکت آلومینیوم المهدی هرمزال پس از واگذاری اعلام کرد بخش زیادی از پرسنل این شرکت و به بیان دقیق ۶۲۵ کارگر باید اخراج شوند و پرسنل باقیمانده نیز از حقوق شرایط سخت و زیان آور محیط کار خارج می شوند. به دنبال این اقدام خریدار شرکت آلومینیوم المهدی هرمزال و اعلام این موضوع که بخش زیادی از پرسنل این شرکت بزرگ آلومینیوم باید اخراج شوند و تعدیل نیرو صورت پذیرد و پرسنل باقیمانده نیز از حقوق شرایط سخت و زیان آور کار خارج شوند، کارکنان و کارگران در محل این شرکت به طور گسترده تجمع کرده و در ورودی مجتمع را بستند و خواستار توضیح مسئولان در این باره شدند و در چند مرحله دیگر و پس از اخراج کارگران شرکت نیز اعتراضات تداوم یافت.

بر اساس مستندات موجود، علیمحمدی، رییس جدید، ابتدای تحویل گرفتن شرکت قول داد که مطالبات آن ها را بپردازد. پس از مدتی مزایای کارگران به تعویق افتاد و سپس زمزمه آغاز شد که کار کارگران این کارخانه در رده کارهای سخت و طاقت فرسا نیست و از این جهت از این پس مزایایی به کارگران تعلق نمی گیرد. ۱۰ تن از کارگران که قراردادشان تمام شده بود با عدم تمدید قرارداد عملاً اخراج شدند و زمزمه اخراج ۶۱۰ تن دیگر نیز در گرفت.

مسائلی که کارگران کارخانه آلومینیوم سازی المهدی هرمزال با آن روبرو شدند، گریبانگیر بخش بسیار بزرگی از کارخانه ها در رشته های مختلف صنعت و همچنین خدمات است که به بخش خصوصی واگذار شدند. عدم پرداخت حقوق و مطالبات، اخراج

و عدم وجود هرگونه تضمین شغلی سبب شده‌اند تا کارگران در وضعیت دشواری از نظر معیشتی و چشم‌انداز زندگی بسر برند. هپکو، آذر آب، فولاد خوزستان، نیشکر هفت تپه و ... سیاست خصوصی سازی و مقررات زدایی از قانون و پروسه کار نمایش تلخی است که هر روز بیشتر چهره کریه اش را به نمایش می گذارد.

تداوم تجمعات اعتراضی کارگران آلومینیوم المهدی

روز ۲۸ فروردین سال ۱۳۹۵، ۶۲۰ کارگر شرکت که ۴ ماه حقوق و مطالبات معوقه را نیز طلبکار بوده و اخراج شده بودند، مقابل شرکت تجمع کردند. برخی از آنان دارای سابقه کار طولانی بوده و بدون هرگونه قراردادی کار می‌کرده‌اند. اداره کار و تعاون در واکنش به اعتراض کارگران گفت آن‌ها قرارداد ندارند، بنابراین این اداره نمی‌تواند کاری برای آن‌ها انجام دهد.

روز ۷ اردیبهشت کارگران مجدداً اجتماع کردند. در پی اجتماع کارگران که خبرگزاری‌ها تعدادشان را بیش از ۸۰۰ تن اعلام کردند، مدیرکل تعاون و کار استان هرمزگان با مدیریت مجتمع آلومینیوم جلسه تشکیل داد. او سپس در جمع کارگران حاضر شد و گفت چون شرکت در منطقه ویژه اقتصادی واقع شده، روابط کار در آن مشمول قانون کار نمی‌شود. پس اداره کار نمی‌تواند در این زمینه دخالت کند. به گفته‌ی مدیرکل تعاون و کار استان هرمزگان، مدیریت قصد اخراج کارگران را ندارد بلکه به این منظور کارگران را "تعدیل" کرده که پیمانکار را حذف کند و پس از حذف پیمانکار با کارگران قرارداد جدید بسته خواهد شد. او افزود کارگرانی که فاقد قرارداد هستند، دائمی تلقی می‌شوند و از حقوق یک کارگر دائمی برخوردار خواهند بود.

بدیهی است که کارگران به پاسخ‌های غیرواقعی و به دور از حقیقت این مسئول توجهی نکردند و با توجه به بدقولی‌های قبلی مسئولان به تجمع خود ادامه دادند. آن‌ها درهای کارخانه را بستند و شب را نیز در کارخانه به سر بردند تا اعتراضات خود را تا زمان تحقق اهداف تداوم بخشند.

این بار معاون سیاسی فرماندار در اجتماع کارگران حاضر شد و از آن‌ها خواست به تجمع خود پایان دهند. اما کارگران گفتند تا تعیین تکلیف نهایی در کارخانه خواهند ماند.

پس از گذشت سه روز از تجمع و تحصن کارگران، این بار شورای تامین استان تشکیل جلسه داد. این شورا تصویب کرد کارفرما موظف است کارگران اخراجی را به سر کار بازگرداند و امنیت شغلی همه کارگران را تضمین کند. همچنین شغل آن‌ها را در

رده مشاغل سخت و زیان آور قلمداد کرده و همانند سال‌های قبل حق پاداش تولید را نیز به آنان بپردازد. در نهایت کارگران با اخذ این قول که طی یک هفته خواست هایشان برآورده شود به اعتصاب و تحصن خود پایان دادند.

یک هفته گذشت و خبری از تحقق مطالبات نشد. هیچکدام از وعده‌ها عملی نشده بود و کسی هم حاضر به پاسخگویی به کارگران نبود. روز ۱۵ اردیبهشت حدود هزار تن از کارگران به همراه خانواده‌های خود و جمع کثیری از اهالی هرمزگان مقابل استانداری هرمزگان تجمع کرده و خواستار بازگشت به کار ۶۲۰ کارگر اخراجی، امنیت شغلی همه کارگران و پرداخت مطالبات صنفی عقب افتاده شدند.

در ادامه پای استاندار هم به ماجرا باز شد. استاندار هرمزگان در پی برگزاری جلسه با مسئولان شرکت و سازمان خصوصی سازی وزارت صنایع، در رابطه با علت وضعیت پیش آمده گفت: در واگذاری و فروش کارخانه متاسفانه نکاتی مغفول واقع شده که نیاز به تبیین دارد. با بذل اندکی توجه مشخص شد منظور از نکات مغفول سرنوشت ۶۲۰ کارگر کارخانه است که هنگام معامله میان سازمان خصوصی سازی به عنوان فروشنده و محمد علی‌محمدی به عنوان خریدار عمداً از قلم افتاده‌اند، چرا که سازمان خصوصی سازی با درج خطی روی نام ۶۲۰ کارگر، بابت فروش کارخانه با ۱۶۰۰ کارگر پول بیشتری از خریدار گرفته است.

به گفته‌ی استاندار هرمزگان در این جلسه کاملاً روشن شد که شرکت به کارگیرنده‌ی ششصد و بیست نفر از کارکنان در لیست معامله نبوده است و در صورت لحاظ این تعداد از کارکنان در قیمت فروش آن تاثیر زیادی می‌گذاشت و به همین این مهم دلیل اظهار نشده بود.

استاندار هرمزگان در این اجتماع تلویحاً کارگران را متهم کرد که در دام فرصت طلبان و بازنندگان سیاسی افتاده‌اند و به آنان هشدار داد. او رییس کارخانه را مبرا دانست و گفت: وقتی فروشنده تعداد کالای فروشی خود را کم اظهار می‌کند ایراد به خریدار وارد نیست.

۶۲۰ تن از کارگران کارخانه المهدی به هنگام فروش کارخانه از قلم افتاده بودند، با پیگیری و تداوم اعتراضات پس از روزها تحصن و اعتراض این ۶۲۰ کارگر پیمانی دوباره به کار بازگشتند، اما مشکلات و معضلات متعددی در خصوص کاهش حقوق و حذف آیتم‌های بیمه؛ مزایا و عیدی از دستمزد کارگران همچنان به قوت خود باقی بود.

فرار مدیرعامل المهدی و کنترل کارخانه با تشکیل شورای کارگران مرداد ماه سال ۱۳۹۵ کارگران مجتمع آلومینیوم المهدی هرمز آل در اعتراض به

اقدامات خریدار این مجتمع در راستای کاهش حقوق پرسنل، در محل این شرکت دست به تجمع اعتراضی زدند. کارکنان این مجتمع صنعتی با تشکیل شورایی، کنترل مجموعه را به طور کامل به دست گرفته و از ورود عوامل و منتصبین محمد علی محمدی جلوگیری به عمل آورده‌اند.

این اقدام کارگران به دلیل ابلاغ دستورالعمل مالک کارخانه آلومینیوم المهدی هرمز آل مبنی بر کاهش حقوق کارکنان شرکت آلومینیوم المهدی هرمز آل توسط "محمد نصوری" مدیرعامل این شرکت که سبب تعدادی زیادی از کارگران خشمگین به سمت دفتر مدیرعامل این مجتمع یورش ببرند اما محمد نصوری پیش از رسیدن کارگران از محل کارخانه خارج شد. کارگران خشمگین شرکت آلومینیوم المهدی هرمز آل درب این کارخانه را با ایجاد موانعی بسته و از تردد هرگونه وسایل نقلیه از جمله کامیون‌های حمل شمش‌های آلومینیوم جلوگیری به عمل آوردند. جمعی از کارگران این مجتمع صنعتی در این باره چنین اظهار نظر کردند که به مسئولین استانی هشدار می‌دهیم که بدانند عواقب هر اتفاقی به عهده آن‌هاست، زیرا کارگری که زن و بچه‌اش به دلیل فشارهای ایجادشده توسط مالک جدید شرکت در سختی و تنگ‌دستی به سر می‌برد، دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد. گفتنی است طی ماه‌های مذکور حقوق کارگران آلومینیوم المهدی هرمز آل پرداخت نشد و برخلاف وعده مسئولین بیش از ۵۰ نفر از کارکنان اخراجی قرارداد مستقیم این شرکت، با مخالفت خریدار به کار بازنگشتند. همچنین در آن زمان "محمد علی محمدی" با ارسال نامه‌ای خطاب به "محمد نصوری" مدیرعامل مجتمع، دستور حذف آیتم‌هایی را در فیش حقوقی کارکنان به وی ابلاغ نمود که دست کم "یک سوم" حقوق هر یک از کارکنان این شرکت را کاهش داد.

نماینده کارگران شرکت آلومینیوم المهدی در رابطه با وضعیت کارگران پس از خصوصی سازی این گونه بیان کرد که بعد از واگذاری هیچ اقدام مثبتی در خصوص کارگران شرکت آلومینیوم انجام نشده است و اقدامات علی محمدی مالک این مجتمع صنعتی غیر کارشناسی است. به گفته ی حامد غلامی تولید مجتمع آلومینیوم المهدی در حال کاهش بود و کارخانه به سمت تعطیلی پیش می رفت. غلامی همچنین با اشاره به عدم پرداخت حقوق تیرماه کارگران این شرکت اعلام کرد که با توجه به کاهش حقوق و مزایای کارکنان این مجتمع به طور متوسط ۷۰۰ الی ۸۰۰ هزار تومان از دریافتی حقوقشان کم خواهد شد و با توجه به شرایط سخت کاری و آلودگی‌ها این حقوق کفاف زندگی این کارگران را نخواهد داد. پس از اعتراضات گسترده ی کارگران به وضعیت بفرنج معیشت خود، روز نوزدهم مرداد سال ۱۳۹۵ مدیرعامل شرکت آلومینیوم

و چند مدیر دیگر این مجموع، مجتمع را ترک کردند و فقط مدیرانی که قبل از خریداری علی محمدی مدیر بخش‌هایی از این شرکت بودند به فعالیت خود ادامه دادند. براساس گزارشات موجود از آن زمان از اول مردادماه سال ۱۳۹۵ از میان کارکنان اخراج شده فقط مدیر اداری این مجتمع به محل کار بازگشته است که وی نیز در عنوان پست سازمانی قبل خود نیست و فقط در شرکت حضور دارد.

مورد کارخانه آلومینیوم المهدی یک نمونه منحصر به فرد نیست اما مشخص نیست در چه تعداد دیگر از خصوصی سازی‌ها نام بخشی از کارگران کارخانه‌ها به این شکل از قلم می‌افتد و چه تعداد کارگر در توافق میان سازمان خصوصی سازی وزارت صنایع و معادن و بخش خصوصی شغل خود را از دست می‌دهند.

تفاوت نجومی میان قیمت واقعی و قیمت اعلامی آلومینیوم المهدی

براساس گزارشات منتشره، در حالی مجموع ظرفیت تولید آلومینیوم المهدی و هرمز آل ۲۵۷ هزارتن است که اگر پایین ترین نرخ سرمایه گذاری به ازای هر تن آلومینیوم یعنی ۴۰۰۰ دلار و هر دلار هم با پایین ترین نرخ ۳۰۰۰ تومان در نظر گرفته شود حداقل قیمت کارخانجات آلومینیوم المهدی و هرمز آل ۳۱۰۰ میلیارد تومان محاسبه می شود. براساس اعلام نظر روئین تن نامجو از کارشناسان رسمی شرکت آلومینیوم المهدی، این محاسبه بدون سرمایه گذاری ریالی شامل دیماند و مجوز برق، گاز و آب دو مجموعه، خطوط انتقال برق فشار قوی و متوسط و پست های برق و خطوط انتقال آب و پمپ خانه ها و شبکه آبیاری و گازرسانی و سایر تاسیسات و ساختمان ها و موجودی انبارهای کارخانه مخصوصا موجودی ۵۰هزار تنی شمش و کالای در جریان ساخت در دیگر های تولید است.

با استناد به ادعای رییس سازمان خصوصی سازی باید گفت اذعان این مقام مسئول مبنی بر فروش قطعی این شرکت ها (آلومینیوم المهدی و هرمز آل) در تاریخ ۹۳/۱۲/۱۸ به معنای این است که هزینه ها و فعالیت های شش ماهه گذشته و انتخاب و تعیین کارشناسان رسمی دادگستری، یک نمایش سرگرم کننده برای بازی با افکار عمومی و قانونی جلوه دادن این مزایده مشکوک بوده است، چرا که در بخشی از اظهارات خود در سیما می گوید: "... اگر شما خریدار باشید و مالی را بخرید و شش ماه جلوی اقدام قانونی شما را بگیرند و بگویند سهم را نمی دهیم و در این شش ماهی که شما آنچه را خریده اید، اذن پیدا نکنید و جلو چشمتان بیایند و ضرر و زیان هنگفتی بزنند چه می کنید؟..." بر این اساس به نظر می رسد مطابق با این اظهارات در همان تاریخ ۱۸/۱۲/۱۸

۹۳ همه چیز تمام شده بوده است.

رییس سازمان خصوصی سازی در جای دیگری از سخنان خود می گوید: "... و جلوی چشمتان ببینند و ضرر و زیان هنگفتی بزنند چه می کنید؟ اگر کسی شرکتی از ما بخرد که مدیران شرکت ۳۵ میلیارد تومان بدهی را کتمان کنند و ما شرکت را تحویل خریدار دهیم و خریدار ۳۵ میلیارد تومان را در برابر طلبکار خارجی بپردازد، آیا این درست است؟..."

حال سوال اینجا است که چرا مدیران شرکت، ۳۵ میلیارد تومان بدهی شرکت را کتمان کنند؟ چه نفعی بابت این موضوع کسب می کنند؟ از سوی دیگر بازرس قانونی و حسابرس مستقل آلومینیوم المهدی به عنوان یکی از موسسات حسابرسی مورد تایید وزارت اقتصاد و دارایی و همچنین سازمان حسابرسی کل کشور هم به عنوان حسابرس طرح هرمز آل، سال ها وظیفه تهیه گزارش عملکرد و صورت های سود و زیان مالی را به عهده داشته و در گزارش های حسابرسی سالیانه، همه دارایی و بدهی های دو مجموعه منعکس و منظور شده است. بنابراین اختیار مدیران شرکت نیست که قادر به کتمان ۳۵ میلیارد تومان بدهی شرکت باشند.

نامجو؛ کارشناسان رسمی شرکت آلومینیوم المهدی بر این باور است که چندین مرتبه هر دو مجموعه، به مزایده گذاشته شده و هر مرتبه هم از سوی کارشناسان رسمی مورد تایید قرار گرفته است.

گزارش مالی و صورت های دارایی و بدهی های این شرکت ها در هیات واگذاری مورد تایید قرار گرفته و قیمت گذاری اخیر کارشناسان با استناد به همان منابع و ماخذ کارشناسان قبلی و در همان راستا بوده است که شاید با احتمال تغییر اعداد و مبالغ نمی توان ادعا کرد که مدیران نمی توانند ۳۵ میلیارد تومان بدهی را از حسابرسان کتمان و پنهان کنند. در عین حال برای اظهارات ایشان در خصوص بدهی دیمانند ۴۰۱ مگاوات برق و بدهی ۳۵ میلیون دلاری به شرکتهای سانستون و آلتون هیچ سندی وجود دارد.

در رابطه با اظهار نظر پوری حسینی؛ رییس وقت سازمان خصوصی سازی از بابت ضرر و زیان وارده به خریدار باید گفت که خریدار تا ریال آخر ضرر و زیان خود را از بیت المال می گیرد و این در حالی است که بابت عملکرد سازمان خصوصی سازی، میلیاردها تومان خسارت به ۲ شرکت آلومینیوم المهدی و هرمز آل در مدت ۶ ماه سرگردانی و توقف و تعلیق عمده فعالیت ها، تحمیل شده است.

بر اساس اعلام نامجو؛ کارشناس آلومینیوم المهدی، سازمان خصوصی سازی جهت

جلوگیری از اعمال هرگونه نفوذ و تضییع حقوق بیت المال در معاملات کلان باید شرکت یا گروهی که قبلاً در مزایده خرید با شک و شبهه برنده شده، در مزایده و خرید بعدی اجازه حضور در مزایده ندهد، تا موفق به اعمال نفوذ احتمالی در قیمت گذاری مجدد نشود.

علیرغم صدور حکم دادستان و دیوان محاسبات مبنی بر توقف مزایده فروش، سازمان خصوصی سازی علاوه بر عدم عودت مبلغ پیش پرداخت، شرکت مدعی برنده مزایده را به عنوان خریدار، همچنان امیدوارانه در پشت در انتظار نگه داشته است. شرکت مذکور قبل از اینکه قیمت گذاری توسط گروه کارشناسان رسمی اعلام شود، سازمان خصوصی سازی طبق نامه شماره ۸۶۹۰/۴۰ مورخه ۹۴/۵/۵ اقدام به معرفی نماینده خریدار جهت تحویل و واگذاری صنایع آلومینیوم سازی نموده است که معلوم می شود، هر ۲ شرکت را فروخته بودند و همه این قیمت گذاری ها، بهانه ای بوده برای توجیه و تفسیر عمل غیرقانونی آن ها، در نتیجه باید اشخاص احتمالی که اقدام به همکاری با این شرکت کرده اند، شناسایی و مورد پیگرد قانونی قرارگیرند و سازمان خصوصی سازی به جای اینکه تمام تلاش خود را برای صرف دفاع از منافع و ضرر و زیان وارده به خریدار نماید، حداقل راهکار و برنامه ای هم برای پیگیری و وصول ۱۰۰ الی ۱۵۰ میلیارد تومان مطالبات سرگردان دو مجموعه ارائه می کرد.

نامجو با ذکر این سوال که بالاخره مبلغ دقیق مطالبات سرگردان دوشرکت المهدی و هرمزآل چند میلیارد تومان است؟ آیا به اندازه مبلغ پیش پرداخت خریدار خصوصی سازی است؟ بر این باور است که پورحسینی؛ رییس وقت سازمان خصوصی سازی در هر دو مصاحبه خود در سیما، به شدت ضرر و زیان ۴۵۰ میلیارد تومانی شرکت المهدی و هرمزآل را پررنگ و مورد تاکید و تکرار قرارداد و این دو شرکت را شرکت هایی متضرر و ورشکسته وانمود کرد و از این موضوع، به عنوان یک برگ برنده برای اینکه فروش این صنایع را قانونی جلوه دهند، یاد کرد و اظهار داشت که اگر دولت زیر قیمت کارشناسی هم اقدام به واگذاری آن ها کند، به نفع مردم است! ولی در هر دو مصاحبه از تخلفات گسترده و سنگین مالی و اداری و اختلاس ها و حیف و میل های بالغ بر ۴۰۰ میلیارد تومانی این دو مجموعه در سال های ۱۳۹۱ الی ۱۳۹۳ و مخصوصاً با سکوت و چراغ خاموش از کنار عدم حسابرسی هزینه های ۱۲۰۰ میلیارد تومانی سرمایه گذاری طرح هرمزآل گذشت .

حقیقت این است که شرکت های المهدی و هرمزآل سودآورترین کارخانجات ایران هستند و به هیچ عنوان زیان ده نبوده و نیستند و همه این ضرر و زیان های تحمیلی

حتی عدم پرداخت اقساط وام فاینانس ساخت آلومینیوم هرمز آل به بانک های ایتالیایی به نظر کارشکنی، تعمدی و با برنامه ریزی قبلی برای مفت خری آن بوده است. آسیب شناسی این مساله ضروری است که چه طور امکان دارد در سال های معروف به بهار صنعت آلومینیوم که شاید دیگر تکرارنشود (سال های ۱۳۹۱ الی ۱۳۹۴) با افزایش قیمت دلار از ۱۲۲۶ تومان به بالای ۳۵۰۰ تومان و قیمت شمش آلومینیوم از ۲۴۰۰ تومان به ۴۰۰۰ و نهایتاً به ۸۴۰۰ تومان و نیز کاهش قیمت مواد اولیه خارجی، متاسفانه بازهم المهدی و هرمز آل زیان انباشته نصیبشان شد؟ این کارشناس بر این باور است که ایرالکو علیرغم اینکه از تکنولوژی پایین تری برخوردار است، در همه این سال ها سودآوری داشته و حتی در سال ۱۳۹۳ دارای ۱۹۰۰ درصد سود خالص بوده بوده است، اما چرا المهدی و هرمز آل که از تکنولوژی بالاتری برخوردار هستند و در کنار آب های آزاد خلیج فارس قرار دارند، نه تنها سودآوری نداشته اند، بلکه به گفته رییس سازمان خصوصی سازی در همه سال ها با زیان انباشته همزاد بوده اند؟

چه کسی کارخانه سود ده را زیانده کرد؟

چه کسانی زمینه و بستر را برای متضرر کردن شرکت و همچنین افزایش زیان انباشته و ورشکسته جلوه دادن این شرکت ها برای چنین روزهایی مهیا کردند تا مفت فروشی و تاراج صنایع آلومینیوم کشور توجیه و تفسیر شود. (کاهش تعداد دیگ های تولید آلومینیوم خط یک، تبدیل طرح هرمز آل به تفریح گاه و تفرجگاه با راه اندازی ۳۰٪ ظرفیت از کل تعداد دیگ ها، ۲۲۸ دستگاه - کاهش راندمان آمپری هر دو خط، توقف کارخانه آندسازی و آتش سوزی آن - خرید آند و مواد اولیه گران و بی کیفیت، عدم خرید مواد اولیه به موقع و ده ها مورد دیگر) که از زمره ی آن ها می توان به احتکار و دپوی شمش تولیدی، فروش قطره چکانی شمش در بورس و تبدیل کردن مکانیزم بورس کالا به ثبت قراردادهای و معاملات از قبل فروخته شده به شرکت های خاص نیز اشاره کرد. بخش خصوصی واقعی که در ۱۰ الی ۱۲ سال گذشته بزرگترین معادن کرومیت خاورمیانه و غنی ترین معدن کرومیت کشور که بیش از ۷۵٪ ذخائر کرومیت کشور در خود جای داده است با همین شیوه و روش مالک آن شده و با خام فروشی و تاسیس شرکت های زنجیره ای و شرکت های بازیافت جهت فرار مالیاتی، عملاً بزرگترین پالایشگاه فروآلیاژهای کشور را معروف به پالایشگاه فروآلیاژهای آبادان را متوقف و تبدیل به گورستان صادرات مواد خام کرده اند. این در حالی است که این مجموعه با

نام تجاری پالایشگاه فروآلیاژهای آبادان با هدف تامین مواد اولیه مورد نیاز صنایع فولاد کشور نظیر فروکروم و فرومنگنز پرکربن در داخل کشور تاسیس شده است. واحد المهدی و هرمزال با واگذاری به بخش خصوصی عملاً تبدیل به گورستان صادرات کرومیت خام به کشور چین شد. این واحد در زمینی به وسعت ۱۰۰ هکتار در استان کرمان کیلومتر ۱۱۰ جاده بندرعباس-کهنوج در نزدیکی معادن کرومیت، سیلیس و سنگ آهک متعلق به شرکت معادن فاریاب واقع شده است. این واحد در زمان افتتاح دارای دو کوره نهان قوس الکتریک (Submerged Electric Arc Furnace) با توان ۱۲/۵ مگاوات آمپر بوده است این مجموعه با داشتن این دو کوره توانایی تولید (۳۰۰۰۰ تن) فروکروم پرکربن و (۴۵۰۰۰۰ الی ۵۰۰۰۰۰ تن) فرومنگنز پرکربن در سال را دارا بوده است و در طرح توسعه مجموعه، افزودن ۲ کوره ۵/۲۵ مگاوات آمپری و ۱ کوره ۳/۵ مگاوات آمپری و ۱ کوره ۶/۳ مگاوات آمپری جهت ذوب مجدد به کوره های موجود و تولید محصولات دیگر نظیر فرومنگنز متوسط کربن، فرومنگنز کم کربن، فرو سیلیکو منگنز و فروکروم متوسط کربن و کم کربن در نظر گرفته شده است که با در مدار قرار گرفتن کوره های جدید توان تولید شرکت به میزانی بالغ بر (۲۰۰۰۰۰ تن) در سال می رسد.

حقیقت این است که محصولات تولیدی این مجموعه مطابق با استانداردهای جهانی بوده و می توانست با موفقیت در واحدهای فولادسازی مورد استفاده قرار بگیرد، به گونه ای که این مجموعه به عنوان تامین کننده مواد اولیه فولادسازی، کشور را در تولید این مواد به خودکفایی برساند که بعد از گذشت ۱۰ الی ۱۲ سال چنین اهدافی محقق نشد، به طوریکه در پنج ماهه نخست ۱۳۹۳ بالغ بر ۴۷ هزار و ۷۲۶ تن انواع فرومنگنز به ارزش بیش از ۵۹ میلیون و ۱۵۶ هزار دلار وارد کشور شد. گزارش سازمان بازرسی استان هرمزگان کاملاً خلاف واقعیت های اتفاق افتاده بوده و این در حالی است که گزارشات موسسه حسابرسی کاربرد ارقام و موسسه حسابرسی هادی تهران معلوم نیست چگونه مفقود و بایگانی شد.

روایتها از فروش و قیمت گذاری آلومینیوم المهدی و هرمزال

بدحسابی خریدار دامغانی مجتمع آلومینیوم المهدی و طرح هرمزال، در حالی سازمان خصوصی سازی را به انتشار بی سروصدای آگهی واگذاری این شرکت اصل چهل و چهارمی ناگزیر کرد که حدود سه سال قبل احمد توکلی، نماینده پیشین مجلس و رییس دیده بان شفافیت و عدالت در نامه ای به رییس قوه قضاییه نسبت به برخی

ابهام‌ها و انحراف‌های غیر قانونی در فرآیند واگذاری این دارایی و اهلیت خریدار هشدار داده بود. (خبرگزاری فارس - بیستم آبان ۱۳۹۴)

ماجرای پرحاشیه واگذاری آلومینیوم المهدی و هرمزال به بخش خصوصی و ابهامات جدی که در قیمت‌گذاری این دو وجود دارد و مدارا با خریداری که نتوانسته بود تعهداتش را انجام دهد، هر روز وارد فاز جدیدی می‌شود؛ به خصوص آنکه میراشرف پوری حسینی رییس وقت سازمان خصوصی‌سازی با آن که سعی کرد با ارائه توضیحاتی، پاسخ منتقدان را بدهد ولی به نظر می‌رسد نه تنها این توضیحات، منتقدان را مجاب نکرد بلکه ابهامات جدیدتری را هم به موضوعات قبلی اضافه کرده است.

*پوری حسینی: ۱۰۰ میلیارد تومان گرانتر از قیمت‌گذاری فروختیم/ توکلی: به بدترین شیوه قیمت‌گذاری شد

پوری حسینی: در ابتدا که ما برای فروش المهدی و هرمزال وارد شدیم ارزش روز خالص دارایی‌ها را ۲۰۰۰ میلیارد تومان برآورد کردیم؛ (البته برای ساده‌شدن موضوع، اعداد را رند اعلام می‌کنم) کسی نخرید؛ در نوبت دوم مزایده متوجه یک نکته شدیم؛ اینکه هرمزال شرکت نبود بلکه مال و دارایی بود که به ایمیدرو و دولت تعلق داشت؛ ما متوجه شدیم که ایمیدرو برای تاسیس هرمزال از یونی‌کردیت ایتالیا با تضمین بیمه ساچه ایتالیا ۲۸۰ میلیون یورو قرض تحت عنوان فاینانس گرفته بود؛ آقایان ایمیدرو گفتند اگر شما هرمزال را فروختید و پولش را به خزانه ریختید، تکلیف من با یونی‌کردیت چه می‌شود؟ من ۲۸۰ میلیون یورو را از کجا پس بدهم؟ یعنی اگر این اتفاق بیفتد خزانه باید برای من اعتبار در نظر بگیرد و هر سال مجلس باید تصویب کند و ماجرای تخصیص بودجه و ... پیش می‌آید؛ پس پیشنهاد یک راه ساده‌تر دادیم که بجای اینکه خریدار، ۱۰۰۰ میلیارد تومان (معادل ۲۸۰ میلیون یورو) را به خزانه بدهد و مشکلات بعدی پیش بیاید، این ۱۰۰۰ میلیارد را جدا می‌کنیم و به خریدار می‌گوییم این ۱۰۰۰ میلیارد تومان را به جای پرداخت به خزانه، از جانب ایمیدرو به یونی‌کردیت پرداخت کن؛ لذا در آگهی نوبت دوم، به جای ۲۰۰۰ میلیارد، ۱۰۰۰ میلیارد تومان به عنوان قیمت آلومینیوم المهدی و هرمزال اعلام کردیم؛ همین باعث شد تا عده‌ای از عزیزان از سر دلسوزی اعتراض کردند که چرا این قیمت را نصف کردید؟ درحالی که ما نوشته بودیم خریدار متعهد است ۱۰۰۰ میلیارد تومان به یونی‌کردیت بابت تعهدات ایمیدرو پرداخت کند. اتفاقاً در نوبت دوم مزایده، قیمت پایه واگذاری المهدی به نسبت نوبت اول مزایده نه تنها نصف نشده بود بلکه حدود ۱۰۰ میلیارد تومان بالاتر هم رفته بود. این ماجرا به شکایت رسید و من به نمایندگی از هیئت واگذاری، به هیئت داوری

رفتم؛ آقایان چندین بند شکواییه داشتند و هیئت داوری هم با حوصله موضوعات را بررسی کرد و در نهایت حق را به هیئات واگذاری داد و اعلام کرد همه کارهای انجام شده توسط هیئت واگذاری درست است؛ در مقابل، شاکیان نسبت به تجدید نظر خواهی نسبت به رای هیئت داوری اقدام کردند؛ در مرحله تجدید نظر هم دادگاه، قرار رد دعوی بدوی را صادر و اعلام کرد این شکایت از ابتدا باید رد می‌شد. بازهم دوستان به اینجا بسنده نکردند و دکتر طیب‌نیا به عنوان وزیر اقتصاد در جلسه سوال از وزیر در مجلس حاضر شد و نهایتاً مجلس از توضیحات ایشان قانع شد. در مورد هرمزال هم ما شرکت و سهم نفروخته بودیم بلکه بنگاه فروخته بودیم؛ یعنی دارایی‌ها را فروخته بودیم؛ لذا همه آنچه را فروخته بودیم بر روی کاغذ آورده بودیم.

احمد توکلی: اینها آمدند نام هرمزال را که از سال ۸۸ افتتاح شده و تا سال ۹۴، به مدت هفت سال تولید داشته و صدها هزار تن شمش تولید کرده بود، گذاشتند «طرح» و قیمت‌گذاری آن را بر اساس اجزاء آن انجام دادند؛ یعنی گفتند این ماشین‌آلات فلان مبلغ می‌ارزد، این سوله فلان قیمت ارزش دارد و دست آخر همه اینها را جمع زدند و گفتند هرمزال این مقدار ارزش دارد؛ درحالی که قیمت‌گذاری عقلایی باید اینچنین باشد که محاسبه کنند اگر کسی بخواهد این کارخانه را همین الان بسازد، ماشین‌آلات دست دوم هم سن این ماشین‌آلات را از اروپا وارد کند، همین سوله را بسازد چه قیمتی تمام می‌شود. علاوه بر همه این موارد، باید قیمت و ارزش برند هرمزال در زمان فروش آن محاسبه می‌شد چراکه ساخت شرکتی مشابه هرمزال نیازمند، مکان‌یابی، طراحی، تامین ارز، سفارش خرید، ترخیص مواد اولیه، احداث ابنیه فنی، راه‌اندازی خط تولید، تامین برق و آب و مجوزهای لازم است که تامین هر کدام نیازمند یک کفش آهنی است، تامین نیروی انسانی، بازاریابی و موارد عدیده ای است که بعد از ۷ سال می‌شود برند هرمزال؛ حالا آقایان آمدند برای فروش هرمزال، بدترین نوع قیمت‌گذاری را انتخاب کردند و هرمزال را بر اساس اجزاء آن یعنی به قیمت ماشین‌آلات و سوله و ... انتخاب کردند. در نتیجه اختلاف نظر شدیدی در مورد قیمت آن وجود داشت.

روایت‌ها از نادیده گرفتن ۱۳۶ هزار تن ضایعات و ۳۵ هزار تن شمش در زمان فروش المهدی و هرمزال

واگذاری شرکت المهدی و هرمزال در حالی اتفاق افتاد که برخی اقلام موجود آن‌ها در قیمت‌گذاری یا کمتر از میزان واقعی محاسبه و یا به کل نادیده گرفته شده بود. به طور مثال ۱۴۰ هزار تن آند سوخته و باتس موجود در المهدی، تنها ۳۵۰۰ تن

محاسبه شده بود (۱۳۶ هزار و ۵۰۰ تن کمتر از میزان واقعی) و یا در قیمت‌گذاری و زمان واگذاری، ۳۵ هزار تن شمش آلومینیوم هرمزال به طور کلی نادیده گرفته شده بود. پوری حسینی: شرکت المهدی حدود ۱۴۰ هزار تن آند سوخته یا باتس را به عنوان ضایعات در جایی دپو کرده بود و این آندها در دفاتر شرکت به عنوان اقلام و دارایی ثبت نشده بود؛ من تصور می‌کنم این کار تصادفی انجام شده و عادتشان بوده که مثلاً می‌گفته‌اند اینها ضایعات است و دورریز؛ البته ممکن است خدای ناکرده اثبات شود اینطور نبوده و عمدی در کار بوده است؛ به هر حال آن موقع، حدود ۷۰ تا ۸۰ میلیارد تومان پول این آندها بوده و شاید بعضی از مدیران پایین‌دست و میان دست این را کنار گذاشته بودند تا بعضی از مخارجشان را که نمی‌توانستند در دفاتر بنویسند...؛ من هیچ قضاوتی نمی‌کنم ولی به هر حال این باتس‌ها و آندها در دفاتر مالی شرکت نبود. ما به خریدار المهدی نیز گفتیم این باتس‌ها به شما تعلق ندارد و جزو اموال سهام‌داران قبل از شماس‌ت؛ یعنی ۷۰ درصد ایمیدرو و حدود ۳۰ درصد مابقی سهام‌داران؛ او هم پذیرفت و تایید کرد که این باتس‌ها در قیمت‌گذاری نبوده و قبول کرد تا باتس‌ها را تحویل دهد. حالا اینکه یک عده‌ای نرفتند و نبردند بماند ولی ایمیدرو به میزان قابل توجهی از باتس‌هایش را برداشت.

در مورد هرمزال ما شرکت و سهم نفروخته بودیم بلکه بنگاه فروخته بودیم؛ یعنی دارایی‌ها را فروخته بودیم؛ لذا همه آنچه را فروخته بودیم بر روی کاغذ آورده بودیم و گفته بودیم آقای خریدار اینها برای شماس‌ت؛ آن زمان در انتهای خط، ۳۱ هزار تن شمش هم تولید شده بود که برای ایمیدرو بود که به صراحت به او اعلام کرده بودیم که این ۳۱ هزار تن شمش برای تو نیست بلکه برای ایمیدرو است؛ بعضی از آقایان که آن زمان به قیمت‌گذاری اعتراض می‌کردند می‌گفتند فقط ۱۸۱ میلیارد تومان قیمت این شمش‌هاست؛ ما گفتیم اصلاً شما بگویید ۲۸۱ میلیارد تومان، ما که این شمش‌ها را نفروختیم؛ اتفاقاً یکی از نکاتی که الان باعث شد تا با خریدار قبلی به مشکل بخوریم و خریدار دیگری را جایگزین او کنیم همین موضوع است چراکه با وجود آنکه ۳ سال از زمان خرید می‌گذشت هنوز مقداری از شمش‌ها تحویل ایمیدرو نشده بود. البته این به قرارداد ما مربوط نبود ولی ما چون دلسوز دولت بودیم بقیه موارد را سخت‌گیرانه‌تر بررسی کردیم.

احمد توکلی: در قیمت‌گذاری هرمزال و آلومینیوم المهدی در زمان فروش، بسیاری از مواد موجود در این کارخانه منظور نشده بود، مثلاً در قیمت‌گذاری انجام شده، باتس یا ضایعات موجود را ۳۵۰۰ تن در نظر گرفته بودند ولی بعداً با روش توپوگرافی مشخص

شد، میزان باتس‌های موجود در المهدی، ۱۴۰ هزار تن است. یا شمش‌های الومینیوم موجود در هرمزال و المهدی که در ملک ایمیدرو قرار داشت، ۳۴ هزار و ۸۰۰ تن بود که همه اینها را نادیده گرفتند و بعد گفتند اینها را صورتجلسه می‌کنیم تا به دست مالک آن برسد، ولی در عمل، خریدار المهدی و هرمزال اجازه نداد این اتفاق بیفتد. اسناد و نامه‌هایی که در اختیار ماست نشان می‌دهد خریدار تا ۲ سال اجازه نداد ایمیدرو که مالک این اموال بود، آن‌ها را ببرد و از ۳۴ هزار و ۸۰۰ تن شمش متعلق به ایمیدرو، حداکثر ۵۰۰۰ تن را توانستند ببرند؛ مابقی چه شد؟ خریدار فروخت و با پولش کار کرد. خریدار، اموال ایمیدرو مثل باتس و شمش‌ها را تحویل نمی‌داد؛ حتی خریدار، بیش از ۳ میلیارد تومان از پول‌های موجود ایمیدرو و آلومینیوم المهدی را از حساب‌هایشان برداشت کرده بود.

او در مورد ادعای سازمان خصوصی سازی که مدعی است «باتس‌ها در صورت مالی شرکت در زمان قیمت گذاری نیامده بوده و این سازمان اطلاعی از وجود این باتس‌ها در زمان قیمت گذاری نداشته» هم می‌گوید: خب اگر این حرف صحت داشته باشد نشان دهنده ضعف سازمان خصوصی سازی به عنوان فروشنده است؛ این سازمان امین دولت در واگذاری شرکت‌های دولتی است؛ به هر حال باتس‌ها که سوزن ته گرد نبوده که بشود قبول کرد اینها دیده نشده؛ ۱۴۰ هزار تن باتس، یک تپه بزرگ است؛ چطور ممکن است این حجم، دیده نشده باشد. از طرف دیگر بهترین دلیل که می‌شود فهمید این ادعای سازمان خصوصی‌سازی صحت ندارد آن است که باتس‌ها در صورت مالی شرکت آمده بود ولی مقدار آن ۳۵۰۰ تن ذکر شده بود ولی ۳۵۰۰ تن کجا و ۱۴۰ هزار تن کجا؟

* روایت‌های متفاوت از پرداخت بدهی خریدار المهدی و هرمزال به طلبکاران خارجی پوری حسینی: خریدار المهدی که تا الان بیش از ۳ سال از زمان خریدش می‌گذرد حدود ۱۰۰۰ میلیارد تومان هم بابت ساچه (ایتالیا) و هم بابت اقساط خزانه پول داده؛ این را شما قیاس کنید با زمانی که المهدی و هرمزال دست دولت بود؛ آن زمان دولت و ایمیدرو ۳۶۰ میلیارد تومان دستی به این شرکت پول داده بود و المهدی ۴۵۰ میلیارد تومان زیان انباشته داشت. فرق دولتی و خصوصی بودن اینجاست؛ آن زمان ما یک چیزی دستی می‌دادیم و تزیق می‌کردیم که این شرکت سرپا بماند و در این ۳ سال حدود ۱۰۰۰ میلیارد تومان پول گرفتیم.

احمد توکلی: خریدار که متعهد شده بود قسط‌های این مجتمع را به «ساچه» ایتالیا پرداخت کند از پرداخت بدهی‌ها شانه خالی کرد و دولت مجبور شد خودش وام بگیرد و این اقساط را پرداخت کند تا ابروی ایران نرود؛ نکته جالب اینجاست که ضامن وامی

که برای خریدار المهدی گرفته شد، سازمان خصوصی سازی بود؛ یعنی یک وامی را با بازپرداخت ۵ ساله مفت و مجانی به خریدار دادند. علاوه بر این، خریدار المهدی و هرمزال، مطالبات بی‌اچ‌آلمان را که بیمه هرمس ضامن آن بود هم پرداخت نکرد و دولت مجبور به بازپرداخت آن شد؛ حتی بدهی‌های ایمیدرو به بانک‌های داخلی هم پرداخت نشد و بعد از استمهالی که برای آن در نظر گرفته شد، باز هم اقساط را پرداخت نکرد.

روایت‌هایی از وضعیت المهدی و هرمزال پس از واگذاری

پوری حسینی: در حال حاضر ما کارخانه را از خریدار المهدی پس گرفتیم و طی روزهای آینده با خریدار بعدی جایگزینش می‌کنیم؛ ولی با این وجود انصافاً المهدی تا ۶ ماه قبل به مراتب بهتر از زمانی که دولتی بود اداره می‌شد؛ اینطور نبود که المهدی از مسیرش خارج شده باشد.

احمد توکلی: این اتفاقات در حالی رخ داد که اداره آلومینیوم المهدی و هرمزال بعد از واگذاری به مراتب بدتر شد؛ یعنی از ۴۰۰ دیگ فعال، ۳۰۰ دیگ پس از واگذاری سوخت؛ این درحالی بود که خریدار تعهد داشت پس از خرید، کارایی را ارتقاء دهد و سازمان خصوصی سازی هم نشست و تماشاگر بود.

* طی ۳ سال گذشته؛ قیمت ارز، ماشین‌آلات و زمین بالا رفت؛ قیمت المهدی و هرمزال ثابت ماند

گرچه پوری حسینی رییس سازمان خصوصی سازی اعلام کرده طی روزهای آینده خریداری که قرار است جایگزین خریدار قبلی آلومینیوم المهدی و هرمزال شود، معلوم خواهد شد؛ خریداری که از نظر وی به مراتب از خریدار قبلی توانمندتر است ولی نکته عجیب آن است که قرار است این کارخانه بزرگ و مهم، با همان قیمتی که ۳ سال و ۳ ماه پیش به خریدار قبلی فروخته شده بود به خریدار جدید واگذار شود؛ آن هم در شرایطی که قیمت ارز و دلار که تعیین کننده اصلی قیمت تجهیزات این کارخانه و ماشین‌آلات آن است نزدیک به ۳ برابر شده و حتی قیمت زمین هم طی این مدت افزایش یافته است.

به هر حال پوری حسینی که از یک سو ادعا می‌کند خریدار قبلی اقساط ساچه ایتالیا را پرداخته و آن زمان بابت همین گردن گرفتن همین اقساط، ۱۰۰۰ میلیارد تومان از قیمت واگذاری المهدی و هرمزال کاسته شد، مدعی است یکسان بودن قیمت واگذاری جدید المهدی و هرمزال با قیمت ۳ سال پیش به دلیل بدهی ارزی این دو مجموعه به ساچه و یونی کردیت است که او مدعی پرداخت آن شده بود.

حضور دوباره آلومینیوم المهدی و طرح هرمزال روی میز فروش با گذشت حدود سه سال از واگذاری بلوک ۷۷.۲۲ درصد از سهام کنترلی مجتمع آلومینیوم المهدی و طرح هرمزال به یک معدن دار دامغانی، یک بار دیگر بزرگ‌ترین کارخانه تولید کننده شمش آلومینیوم به دلیل عدم واریز اقساط از سوی خریدار روانه میز فروش می‌شود.

محسن علیمحمدی مالک شرکت فرو آلیاژ گنو و سهامدار سه درصدی بانک تجارت از طریق شرکت توسعه معادن جنوب است که تا کنون بابت ۳.۸۳ درصد از کل سهامی که در اواخر اسفند ماه ۱۳۹۴ و با وجود هیاهوی بسیار به وی واگذار شده توانسته پول دولت را پس بدهد.

سال جاری سازمان خصوصی سازی بابت آنچه که وصول مطالبات خود از خریدار قبلی توصیف کرده اعلام کرد بلوک ۷۳.۳۶ درصدی سهام شرکت آلومینیوم المهدی و ۱۰۰ درصد دارایی‌های طرح آلومینیوم هرمزال را روانه میز فروش می‌نماید. خریدار این بلوک می‌تواند با پرداخت ۳۴۰ میلیارد تومان پول نقد و همچنین تعهد پرداخت ۹ قسط ۱۲۶ میلیارد و ۱۷۲ میلیون و ۷۶۳ هزار و ۵۳۲ تومان و ۵ ریالی در فواصل شش ماهه تا پایان فروردین ماه سال ۱۴۰۲ شمسی، مالک بزرگ‌ترین مجتمع تولید کننده شمش آلومینیوم در ایران باشد.

سازمان خصوصی سازی برای حسن انجام تعهدات اعلام کرده یک فقره چک ۱۰۰۰ میلیارد تومانی را از خریدار نزد خود به امانت نگاه خواهد داشت.

علاوه بر این خریدار می‌بایست ۴۰ قسط تسهیلات یورویی بانک صنعت و معدن از بابت قرار داد جعاله که می‌بایست از ۲۰ دی ماه امسال تا ۲۱ فروردین ماه ۱۴۰۱ شمسی بطور ماهانه تسویه شود را مطابق سررسیدهای مقرر بر عهده گیرد. نخستین قسط این بدهی با ۳ میلیون و ۹۲۱ هزار و ۵۸ یورو آغاز و سپس به طور پلکانی تا ۵ میلیون و ۱۵۲ هزار و ۳۶۰ یورو افزایش می‌یابد.

با توجه به سررسید نخستین قسط از بدهی‌های مذکور در آغاز نیمه دوم سال جاری، سازمان خصوصی سازی بدون اشاره به تاریخی مشخص برای واگذاری این دارایی، اعلام کرده متقاضیان حداکثر تا پایان وقت اداری روز سه شنبه بیست و هفتم آذر ماه سال ۱۳۹۷ فرصت دارند تا نسبت به ارائه تضمین خرید و ارائه پیشنهاد اقدام کنند.

این سازمان متولی واگذاری شرکت‌های مشمول اصل چهار و چهار قانون اساسی در اطلاعیه خود تاکید کرده که خریدار کلیه وجوه ریالی و ارزی پرداختی خریدار قبلی بابت اقساط واگذاری و سایر تعهدات مالی مندرج در قرارداد را پس از حسابرسی ویژه

توسط سازمان خصوصی سازی، باید ظرف مدت سه ماه پس از ابلاغ نتیجه حسابرسی به این سازمان پرداخت نماید.

فرجام گنگ و مبهم فروش آلومینیوم المهدی در سال ۹۷

اواخر آذر ماه سال جاری اخباری مبنی بر فروش پنهانی! آلومینیوم المهدی منتشر شد. براساس این اخبار منتشره، نماینده مردم بندرعباس در مجلس، در رابطه با فروش اخیر کارخانه آلومینیوم المهدی گفت که خبرها حاکی از این است که دو شرکت آلومینیوم المهدی و هرمزال پیش از فسخ فروخته شده و برگزاری شتابزده مزایده های نوبت اول، دوم و سوم فقط برای سرپوش گذاشتن به این معامله پنهانی و انجام تشریفات به ظاهر قانونی است.

اما روایت رییس وقت سازمان خصوصی سازی در روزهای پایانی دی ماه امسال در خصوص سرانجام واگذاری آلومینیوم المهدی و هرمزال به خریدار جدید به این صورت است که طی یکی دو روز آینده خریداری که قرار است جایگزین خریدار قبلی آلومینیوم المهدی و هرمزال شود، معلوم خواهد شد. به گفته ی پوری حسینی از آن جا که قرارداد واگذاری بین سازمان خصوصی سازی و این خریدار هنوز مبادله نشده، وی جزئیات بیشتری را در این باره اعلام نکرد.

رییس سازمان خصوصی سازی در تشریح قیمت کارخانه چنین مدعی شد که قیمت واگذاری بر اساس همان قیمت قبلی است.

میرعلی اشرف عبدالله پوری حسینی، با بیان اینکه نزدیک به ۲ هفته است که این سازمان با خریدار جایگزین آلومینیوم المهدی و هرمزال مشغول مذاکره هستیم تاکید کرد که به نظر می رسد خریدار جدید به مراتب از خریدار قبلی توانمندتر است و اگر قرارداد نهایی شد و موفق به انعقاد کامل قرارداد و دریافت چکها شدیم، جزئیات بیشتری اعلام خواهد شد.

وی در خصوص قیمت واگذاری المهدی به این خریدار جدید و اینکه آیا با قیمتی متفاوت از قیمت ۳ سال پیش به این خریدار فروخته خواهد شد، خاطرنشان ساخت که قیمت واگذاری بر اساس همان قیمت قبلی است ولی الان چون بدهی های ارزی با قیمت جدید محاسبه می شود، اثر خود را می گذارد. یعنی کسی که در حال حاضر جایگزین خریدار قبلی می شود، عملاً بیش از ۴ هزار میلیارد تومان بدهی را متعهد می شود درحالی که این بدهی به «یونی کردیت» قبلاً بیش از ۲ هزار میلیارد تومان بود. هرچند پوری حسینی تن به شفاف سازی درخصوص آنچه بر آلومینیوم المهدی رفته

است نداد اما خبرهایی که در بین اکثر کارگران این دو کارخانه مطرح است، حکایت از این دارد که این دو شرکت قبل از فسخ فروخته شده و برگزاری شتاب زده مزایده های نوبت اول، دوم و سوم فقط برای سرپوش گذاشتن به این معامله پنهانی و انجام تشریفات به ظاهر قانونی است. چنین شیوه و روند خرید و فروش در سازمان خصوصی سازی حاکم است و اگر این روال بیش از پیش رواج یابد آنگاه چهره ی واقعی سازمان خصوصی سازی به مثابه یک سازمان مخوف، کارچاق کن و دلال نمایان تر می شود.

اکنون باید از سازمان خصوصی سازی پرسید چرا قرارداد واگذاری این دو شرکت آلومینیوم سازی کشور با بیش از ۵۵ درصد تولید شمش به صورت پنهانی و بدون اعلام رسمی فسخ و لغو شده است؟ و چرا برگزاری شتابزده مزایده فروش مجدد در حالی انجام می شود که خریدار و مدیران و منصوبان خریدار تا تاریخ بیست و یکم آذر سال جاری روزانه بیش از ده هزار تن شمش از کارخانه خارج کرده اند و هنوز هم در شرکت حضور داشته و مشغول به کار هستند؟ در صورتی که از لحظه فسخ قرارداد باید همراه با ابلاغ رسمی تاریخ فسخ قرارداد واگذاری از همان لحظه صورت جلسه تغییر و تحول در محل کارخانه به صورت مکتوب و با جزئیات کامل و همراه با معرفی و انتصاب مدیران موقت از طرف سازمان خصوصی سازی اقدام می گردید.

همچنین از متولیان امر خصوصی سازی المهدی باید پرسید وام چند صد میلیون یوروئی که خریدار بعد از واگذاری از بانک صنعت و معدن گرفته با حمایت و پشتیبانی چه کسانی بوده و چگونه و کجا هزینه شده و ضمانت پرداخت این وام کلان به عهده چه سازمان و یا اشخاصی است؟

پرسش بعدی این است خریدار حتی یک کیلو شمش هم در بورس نفروخته و کلیه شمش های آلومینیوم که در تمام مدت سه سال و اندی از کارخانه خارج کرده به صورت قطره چکانی در بازار آزاد و با احتکار به بالاترین قیمت فروخته است. لذا سازمان خصوصی سازی در موقع حسابرسی مبنای قیمت شمش را چگونه تعیین و محاسبه کرده است؟

رونمایی از خریدار جدید آلومینیوم المهدی در هاله ای از ابهام

روز بیست و ششم دی ماه سال جاری در حالی که گمانه زنی ها برای بازگشت کارخانه المهدی به خریدار پیشین بالا گرفته بود، اعلام شد که با منتفی شدن خرید المهدی از سوی آلومینیوم خاتم وابسته به مجموعه فیروز آسیا، خبرها حاکی از رایزنی سازمان خصوصی سازی با گروه مینا برای خرید این مجتمع است. سررسید نخستین

قسط یورویی وام جعاله بانک صنعت و معدن در حالی آغاز می شود که سازمان خصوصی سازی در میانه آذر ماه امسال با آگهی مجدد واگذاری المهدی به دنبال شناسایی متقاضیان جدید برای این مجتمع عظیم تولید شمش آلومینیوم بود. زمان قانونی برگزاری مزایده المهدی طبق آگهی اخیر سازمان خصوصی سازی به پایان رسید و طبق شنیده‌ها، مذاکرات گروه مپنا با سازمان خصوصی‌سازی نهایی شده و قراردادهایی هم رد و بدل شده؛ ولی هنوز این موضوع قطعیت نیافته است. این معامله برای گروه مپنا دو مزیت بزرگ به همراه خواهد داشت و از سویی ظاهراً مبلغ قرارداد، همان رقمی است که قبلاً سازمان خصوصی‌سازی با آلومینیوم خاتم بر سر آن به توافق رسیده بود و ۲۰ درصد از وجه قرارداد نقد و مابقی اقساط پرداخت خواهد شد. از طرف دیگر، نکته اینجاست که گروه مپنا بابت این معامله پول نقد پرداخت نخواهد کرد ضمن آنکه ۲۰ درصد پیش پرداخت نقدی و مبلغ اقساط از محل مطالبات گروه مپنا از دولت تسویه خواهد شد. در واقع گروه مپنا به جای طلب خود از دولت، آلومینیوم المهدی را از آن خود خواهد کرد، از سوی دیگر بخش عمده مواد اولیه صنعت تولید برق را آلومینیوم تشکیل می دهد و با خرید المهدی، زنجیره تامین گروه مپنا تکمیل تر خواهد شد. باید منتظر ماند و دید آیا این بار فروش المهدی به سرانجام خواهد رسید یا سازمان خصوصی‌سازی باز هم ناکام خواهد ماند؟!

شوربختانه با تداوم پاس کاری کارخانه آلومینیوم المهدی میان خریداران بخش خصوصی و سازمان خصوصی سازی قطب تولید آلومینیوم‌سازی کشور به سرزمینی سوخته بدل شده و ایجاد یک بحران بیکاری ۲۰۰۰ نفری در راه است و در پایان ذکر این مهم ضروری است که از مجموع ۲۴۰ دیگ در آلومینیوم المهدی و ۲۲۸ دیگ در شرکت هرمزال هم اینک فقط ۶۵ دیگ در آلومینیوم المهدی و ۴۳ دیگ در هرمزال قادر به فعالیت هستند و هر لحظه امکان توقف هر یک از واحدهای مذکور وجود دارد. به خاطر اعمال سیاست های خصوصی سازی، بخش خصوصی بعد از گذشت بیش از سه سال از واگذاری و تحویل این شرکت‌ها اوضاع تمام واحدها و بخش‌های این مجموعه را به نقطه‌ای رسانده که از لاستیک، روغن و گریس لیفتراک‌ها، تراکتورها و بونکرهای حمل مواد و غیره ... گرفته تا مواد اولیه مصرفی و قطعات یدکی را به صفر رسانده و ۸۰ درصد تجهیزات یا از کار افتاده و تعطیل شده یا به صورت نیمه کاره فعالیت می کنند، به ویژه اینکه اوضاع سلامتی روحی و روانی ۲۰۰۰ نفر از کارگران این دو مجموعه با خانواده آنان مخاطره افتاده است.

آذر نیکخواه

ناسیونالیسم و طبقه کارگر



■ ناسیونالیسم ایرانی

■ ناسیونالیسم قومی

■ امپریالیسم و ناسیونالیسم

ناسیونالیسم و طبقه کارگر

ناسیونالیسم و در کران‌های بالاتر، فاشیسم و شوونیسم، عناصر حاضر و زنده‌ای هستند که از نو، از اروپا تا آمریکای شمالی و جنوبی و همین‌طور در آسیا به صحنه سیاست بازگشته‌اند. تحلیل مناسبات حاکم و تناقض‌های واضح، از رهگذر ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی سکه رایج زمانه هستند. فهم چرایی چنین روندی لاجرم باید از مسیر شناخت سیاست‌های اجتماعی دولت‌ها و مناسبات جهانی شروع شود. پیروزی ترامپ در انتخابات آمریکا، قدرت گرفتن جنبش‌های دست‌راستی در اروپا، پیروزی رهبر راستگرایان در برزیل و در ادامه، رشد شعارهای ناسیونالیستی ایرانی و دشمن‌سازی از اعراب پس از دی ۹۶، و از دیگر سو، بیان شعارهای تجزیه طلبانه حتی در سطح مجلس شورای اسلامی، ما را به تلاش جهت تحلیل وضعیت ناسیونالیسم در ایران هدایت می‌کند.

ناسیونالیسم ایرانی

ناسیونالیسم ایرانی به عنوان یک سر طیف ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی حاضر، بخشی از زیر و زبرهای یک سال اخیر سیاست در ایران بود. در دی ماه تطهیر رضاشاه تبدیل به برنامه سیاسی شد و چندماه بعد دوگانه عرب و عجم به دستور روز برکشیده شد. جنبش دی ماه را به این دلیل که افقش رو به گذشته بود و تصویری از آینده به ما نشان نمی‌داد، می‌توان جنبشی ارتجاعی نامگذاری کرد. پس از دی ماه ایده قدیمی عظمت ایرانی که نماینده تاریخی و عملی خود را در رضاشاه می‌دید، به جلوی ویتترین نقل مکان کرد. شبکه‌های مختلف تلویزیونی فارسی‌زبان، به تبلیغات و کمپین‌های گسترده‌ای جهت تبدیل ناسیونالیسم به تنها راه هدایت و حبل‌المتینی که باید همه ایرانی‌ها در سراسر دنیا به آن چنگ بیندازند، همت گماشتند. در واقع ما نه تنها با یک ایده ارتجاعی بلکه با شبکه‌ای از نیروها، پول، تبلیغات و گفتمان سازی مواجهیم. تحلیل این گفتمان از چرایی وضعیت حاضر ایران در اصطلاح مورد علاقه‌شان یعنی «رژیم آخوندی» خلاصه می‌شود. این گفتمان در سطح سیاسی به ما می‌گوید که دلیل وضع حاضر اسلام و آخوندهای حاکم هستند که به دلیل تفکرات قرون وسطایی قادر به مراد به جهان آزاد و پیشرفته نیستند. اسلام و مبارزه با مدرنیسم از اولویت بالاتری نسبت به ایران برخوردار است. دلیلی برای مخالفت و مبارزه با آمریکا وجود

ندارد و با هم‌پیمانی با آمریکا همچون قبل از انقلاب، می‌توان به پیشرفتی که ایران لایق آن است، دست یافت. ما نیازمند سیاستمدارانی کراواتی، خوش‌پوش و چندزبانه هستیم تا جهان ما را به عنوان مردمی متمدن بپذیرد. این گفتمان در سطح اقتصادی مومن به لیبرالیسم و خصوصی‌سازی، و نیز معتقد است بدون رابطه با آمریکا و اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری و در یک کلام ادغام در اقتصاد جهانی، هیچ راهی جهت پیشرفت و رفاه وجود ندارد. تنها راه رسیدن به این دستاوردها نیز تبدیل شدن به عضو نرمال جامعه جهانی است.

آلترناتیوی که ناسیونالیسم ایرانی در برابر ما قرار می‌دهد در کنار هژمونی لیبرالیسم و بورژوازی در سطح جهانی و داخلی، به شکل تاریخی ریشه در مفهوم‌پردازی جعلی قدیمی از مفهومی به نام ایران دارد. مفهومی که قدمتی محدود به دوران مدرن دارد، به واقعیتی ازلی برکشیده می‌شود و از دل تاریخسازی ۱۵۰ ساله توسط نیروهای دست راستی ریشه‌دوانی می‌کند. هسته مرکزی ناسیونالیسم سرنگونی‌طلب در این گفته محمدرضا شاه متبلور می‌شود که معتقد بود موقعیت ایران در خاورمیانه تنها تصادفی تاریخی است. رضا ضیاء‌ابراهیمی به این گفتمان لقب بامسمای «ناسیونالیسم بی‌جاساز» را اطلاق می‌کند. منظور از ناسیونالیسم بی‌جاساز، عملی ذهنی است که ملت ایران را از واقعیت تجربی‌اش در مقام جامعه‌ای با اکثریت مسلمان در شرق جاکن می‌کند. «ایران آریایی‌گویی برحسب تصادفی از دیگر آریایی‌ها یعنی اروپاییان جدا می‌افتد». ایران باید جایی در همسایگی آلمان باشد، ولی از بد روزگار به میان عده‌ای عرب و ترک و افغان عقب‌افتاده کثیف خاورمیانه‌ای پرت شده است. مردمی زیباتر و باهوش‌تر که لایق زندگی‌ای در سطح دول متمدن اروپایی هستند و اینها همه در مقایسه مداوم هر چیزی میان ایران و اروپا تجلی پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد جامعه ایران هیچ‌رقمه حاضر نیست تن به ترومای عضوی از جهان پیرامونی بدهد و دائم با فانتزی آریایی سرگرم است. فانتزی واکنشی است به ترومایی حل‌ناشده که هنوز زنده است و ردپای خودش را بر هر چیزی حک می‌کند. ترومای «خروج از جهان امن و آشنایی که نخبگان ایرانی در آن همسایگان و رقیبانشان را می‌شناختند، به جهان ناامنی که بازیگرهای بسیار بیشتری گوش تا گوش در آن پیدا شده بودند و چالش‌هایی بدو دور از فهم (امپریالیسم) و دشمنانی شکست‌ناپذیر (ارتش‌ها و سرمایه‌داران اروپایی) و معضلات فکری (چه باید کرد؟) پدید آورده بود». گسترش سرمایه و امپریالیسم چون مشت محکم و سرگیجه‌آوری بر گونه جامعه‌ی ایران فرود آمد و دوران جدیدی را آغاز کرد که منجر به سردرگمی کشورهای نظیر ایران در فهم جهان جدید شد، تا جایی که این زبونی و

ناتوانی را قائم‌مقام فراهانی بناچار به تقدیر منتسب می‌کند که به شوک وارد شده قابلیت حل و هضم دهد. در پاسخ به این تروما و احساس زبونی، روشنفکران لیبرال ایرانی شروع به همانندسازی با دال اعظم یا همان قدرت قاهر یعنی اروپاییان کردند. به نوعی به متجاوز پناه برده و با فانتزی آریایی و جدا کردن خود از خاورمیانه‌ای که سال‌ها در آن زیسته و مناسباتشان در آن شکل گرفته بود، سرگرم شدند. جالب آنکه انواع مختلف این ناسیونالیسم بی‌جاساز را می‌توان هم در اپوزیسیون فرشگردی رویت کرد، هم در بورژوازی و دولت حاکم و هم در جامعه ایران. برای مثال، مواجهه دولت و جامعه ایران با افغان‌ها، نشانه‌هایی روشن از یک نژادپرستی خودبرتربین را عیان می‌کند و حتی آنجا که تلاش می‌کند از این نگاه برتر فراروی کرده و همدلی کند، کار را خراب تر می‌کند. رسوبات این ایدئولوژی بورژوایی را می‌توان در اعتراضات چندسال پیش کارگرانی دید که عامل بیکاری و دستمزهایشان را کارگران افغان می‌دیدند. این واقعه بی‌شباهت به خصومت کارگران انگلیسی نسبت به کارگران ایرلندی نیست که مارکس به آن اشاره می‌کند. بورژوازی انگلستان از استثمار طبقه کارگر ایرلند با شرایطی اسفناک تر از کارگران انگلیس سودهای کلان به جیب می‌زد و از آنها جهت اعتصاب شکنی و پایین آوردن میزان مزد استفاده می‌کرد. از دیگر سو، به کارگران انگلیسی حقنه می‌کرد که دلیل سیه‌روزیشان مهاجران ایرلندی هستند و موجبات خشم و دشمنی شدید میان کارگران سلتیکی و انگلوساکسون‌ها و جابه‌جایی شکاف از واقعیت به دروغ را فراهم می‌آورد. نرده‌های دروغین بلند و ضخیمی که میان کارگران کشیده می‌شود تا به حفظ استبداد سرمایه یاری رساند.

فاشیسم از میان برکشیدن ملت خویش به مراتب بالاتر لیاقت و توانایی، و تحقیر و دشمن‌سازی از دیگری موهومی، زاییده می‌شود. اما بروز چنین تمایلاتی چون هر امر غیرتصادفی دیگری خلق‌الساعه نیست، بلکه نیازمند زمینی حاصلخیز است. هر زمان با بروز و ظهور تمایلات ناسیونالیستی و فاشیستی مواجهیم، در ابتدا باید به سیاستهای اقتصادی بورژوازی حاکم نگاه بیندازیم. فاشیسم در پاسخی به بحران در سرمایه‌داری، پسایند بی‌چیزسازی و فقیرسازی‌های گسترده سرمایه‌داری است که هرگونه امیدی به آینده را می‌کشد و به اجبار ما را مجبور به یافتن امیدی در گذشته می‌کند. بورژوازی حاکم با کالایی‌سازی هر خدمت عمومی و از سویی سرکوب هر نیروی مترقی، این امکان را فراهم کرد. در دی‌ماه، افق ارتجاعی بر خواسته‌های هرروزه معیشتی مسلط شد. اما در این مورد، یعنی سیاست‌های اقتصادی، تفاوتی میان بورژوازی حاکم و اپوزیسیون سرنگونی‌طلب وجود ندارد. در واقع در عامل اصلی پدید آمدن شکاف طبقاتی

و فقیرسازی گسترده، یعنی سیاست‌های نئولیبرالی، تفاوتی نمی‌توان یافت و میان کلید حل مشکل اپوزیسیون سرنگونی‌طلب با توصیه‌های مسعود نیلی، غنی‌نژاد و همین‌طور صندوق بین‌المللی پول، توفیری نیست. اما بورژوازی با دست انداختن در انبان تاریخ و زنده کردن مردگان، به دنبال برگ‌انجیری جهت پوشاندن عورت خویش یعنی ذات سرمایه‌دارانه اش است. در سطح سیاسی، ناسیونالیسم ایرانی چندین گام از انقلاب ۵۷ عقب‌تر است. خواست تبدیل شدن به عضو نرمال جامعه جهانی کلیدواژه این سیاست است. استحاله به عضو نرمال جامعه جهانی نه‌تنها توسط اپوزیسیون سرنگونی‌طلب بلکه به مدد اصلاح‌طلبان سال‌ها تئوریزه و به خورد مردم داده شده و در شیفتگی طبقه متوسط به جهان آمریکایی تجلی یافته است. پس از شکست اصلاح‌طلبان، این اپوزیسیون سرنگونی‌طلب بود که خواست نرمالیزاسیون را تا به انتها پیش برد. نرمالیزاسیون در واقع پذیرش تام و تمام سلطه مرکزیت ارتجاع و بازگشت به پیش از انقلاب است. طبیعی است که ادامهٔ منطقی چنین گفتمانی به زیر ضرب بردن انقلاب ۵۷ است که با قدرت خویش خواست استقلال را غیرقابل سرپیچی کند.

ناسیونالیسم قومی

ناسیونالیسم قومی، شق دوم و سر دیگر طیف ناسیونالیسم در ایران است. ناسیونالیسم قومی علت مشکلات را به قومیت یا مذهب منتسب می‌کند و معتقد است اصلی‌ترین تضاد حاضر تضاد ناسیونالیسم مرکز‌گرای فارسی-شیعی با اقلیت‌های موجود در محدوده ایران است. شارحان این تضاد معتقدند بی‌چیزسازی و محروم‌سازی در این مناطق از دیگر نقاط ایران واجد تفاوت‌های کمی و کیفی است که تنها از طریق تجزیه یا فدرالیسم، امکان حل این تضاد وجود دارد. در واقع دستور کار مبارزه، جداسازی یا فدرالیسم برای «رفع ستم قومی» و دستیابی به آزادی و برابری است. باید اذعان کرد این نوع نگاه به واقعیت آن‌چنان فراگیر و گسترده است که از درون چپ نیز سمپات‌هایی پیدا کرده است، به نحوی که پس از حمله به رژه نیروهای مسلح در شهر یور، بعضی معتقد بودند کار کار خودشان است. جمهوری اسلامی جهت ایجاد اتحاد داخلی و سرکوب مبارزان راه آزادی، خود طراح این حملات بوده است. از طرفی عده‌ای نیز حق را به مسلحان دادند که به ستوه‌آمدگان حق ترور دارند. تمامی این ادعاها را نهایتاً می‌توان تحلیل‌هایی فردی و شخصی دانست که از برقراری ارتباط با شرایط انضمامی و عینی در چارچوب پنجره‌ای بزرگ‌تر به تاریخ ناتوان است.

ستم قومی واقعیتی انکارناپذیر است که نه می‌توان و نه باید از آن چشم پوشید.

تبعیض های قومی و مذهبی که امری جدایی‌ناپذیر از سرمایه‌داری است، در کار، دانشگاه، دولت و هرجای دیگر، قابل مشاهده و لمس است. به طور اساسی در زمین و زمانی که بورژوازی حاکم است همیشه با نوعی از ستم ملی از جانب بورژوازی مرکز روبه‌رو خواهیم بود که به تولید نیروهای مرکزگرای به واسطه و میانجی گفتمان های ناسیونالیستی علیه ناسیونالیسم حاکم منجر می‌شود. از یک سو ضرورت ایجاد امکان انباشت در سرمایه‌داری، دولت‌ها را به گسترش سرزمینی اجبار می‌کند و از سوی دیگر یکپارچه‌سازی نیز به قاعده ای حتمی در اضطرار توسعه سرمایه دارانه تبدیل می‌شود. این تضاد بزرگ با اقتصاد سرمایه داری، پیوندی ناگسستنی دارد. در عین حال آنچه لنین «قانون توسعه نامتوازن» می‌نامد بر عمق استثمار طبقاتی هم در سطح ملی و هم بین المللی می‌افزاید. مناطق کمتر رشديافته در سطح ملی چون ساحت جهانی مکانی برای کارگرسازی و تولید کارگرانی می‌شود که زمین و گذشته‌شان مصادره می‌شود و بدون حمایت های پیشین فامیلی به عنوان نیروی کار ارزان روانه کارخانه ها می‌شوند. سیاست‌های تعدیل ساختاری جمهوری اسلامی از زمان جنگ و در بحبوحه ویرانی های جنگ به تدریج شروع شد. برای مثال، به طرز عجیبی، مخارج دولت مرکزی ایران که در سال ۱۳۵۹ معادل ۴۱.۶ درصد تولید ناخالص داخلی بود، پس از جنگ در سال ۱۳۶۷ به ۱۹.۳ درصد می‌رسد. به بیان کلاوسن «این کاهش یکی از گسترده‌ترین و سریع‌ترین کاهش‌ها در هزینه‌هاست که به دست دولتی در جهان پس از جنگ دوم جهانی رخ می‌دهد». آن هم در شرایط جنگی و زمانی که کشور با افزایش شدید جمعیت مواجه است. فقر و محرومیت های پیشینی به اضافه ویرانی های گسترده ناشی از جنگ، همراه با سیاست های تعدیل ساختاری، منجر به شرایط فاجعه باری در کشور بخصوص در خوزستان شد. در کنار این سیاست‌ها، هجوم همه جانبه و ترسناک سرمایه داری ایران به محیط زیست بحران ها را عمیق تر کرد. دریاچه ها و رودخانه ها شروع به خشک شدن کردند، جنگل ها و مراتع از درخت خالی شد و سدسازی به طرز سرسام‌آوری رونق گرفت. احداث سدهای مختلف بر روی کارون و کرخه، چون «سد گتوند»، منجر به نابودی کشاورزی و مرگ نخلستان ها شد. همچنین خشک شدن هورالعظیم، جهت بهره برداری های نفتی منجر به تولید منبعی مناسب جهت تولید ریزگرد و آلودگی شد. در مواجهه با این شرایط «بورژوازی ملل تحت ستم» به قول لنین شروع به تغذیه، روایت و نامگذاری ستم های سرمایه دارانه در چشم‌انداز ستم‌عامدانه قومی می‌کند. گویی فلان قوم به عمد فلان قوم را عقب‌مانده نگه می‌دارد. گویی مشکلات محیط زیستی خوزستان یا بلوچستان ریشه در عربی یا بلوچ بودن دارد.

در چنین شرایطی به طور عام و در مواجهه با ناسیونالیسم قومی به طور خاص، دستیابی به فهم دقیق از وضعیت و در واقع پرش از مین‌های بر سر راه، چیزی شبیه موقعیت هنری فوندا در فیلم «۱۲ مرد خشمگین» است. از یک سو خود حقیقت سخت به چنگ می‌آید و از سوی دیگر مواضع و تحلیل‌های هژمون، کار را برای فراروی از سطح پدیداری دشوار می‌کند. فراروی از ظاهر امور و یافتن ارتباط میان نیروهای مختلف دخیل، نیاز به قرار دادن حوادث در زمینه کلی‌تر آن و پیدایش تاثیر و تاثرات متقابل دارد. از آن سمت باید توجه داشت که واقعیت آن امر پنهان پشت پرده نیست که باید کشف شود. واقعیت رابطه میان جزء و کل مدام تغییر یابنده است. به همین سبب پایبندی ناشی از وسواس به یک حقیقت محض حذف کردن حقیقت است، و وسواسی که همیشه از یک شابلون کلی و یکپارچه برای فهم واقعیت‌های پیچیده و انضمامی بهره می‌برد. تحلیل موقعیت‌ها از گذر وسواس کارآگاهانه برای تفکیک خیر و شر یا به بیان دیگر، داشتن دوگانه‌های مفروض پیشینی که در هر موقعیتی کارایی داشته باشد، ساده‌ترین و دم‌دستی‌ترین شیوه شناخت است که نسبتی با دیالکتیک ندارد. چنین ساده‌سازی‌ای شکل تهذیب‌شده شیوه شناخت لیبرالی است که در عین حال امکان ادعای خالص و مومن بودن را در میان می‌نهد و دیگران را به میان دو صندلی‌نشینی متهم می‌کند. ایده‌های کلی چون حاکمیت شورایی جهت حل مسئله قومی، دستورهای کلی درست، اما غیرانضمامی است که در انتها پاسخی به وضعیت در حال پیش‌روی نمی‌دهد. برای مثال، مارکس از استقلال لهستان حمایت و آن را به نوعی دماسنج جنبش‌های انقلابی می‌داند، اما با جنبش استقلال‌بالکان مخالفت می‌کند. مارکس به واسطه تحلیل عینی و دیالکتیکی، نیازمند کلیدهای مشخص آماده جهت پاسخگویی به وضعیت‌های پیچیده قومی نبود. در شرایطی که طبقه کارگری در روسیه به عنوان مرکز ارتجاع آن زمان اروپا وجود نداشت، استقلال لهستان می‌توانست سیلی محکمی به سلطه عریان تزاریسیم و سرکوب نیروهای کارگری در اروپا باشد. اما استقلال‌بالکان خواست روسیه جهت گسترش هژمونی و جهانگیری بود و مارکس امیدی رو به آینده در آن نیافت. حق تعیین سرنوشت از اساسی‌ترین حقوق یک ملت در مورد حال و آینده خویش است و بدون پاسخ سیاسی انضمامی به وضعیت‌های پیچیده‌ای که در صورت انقلاب از جانب بورژوازی به ما به ارث خواهند رسید، نخواهیم توانست به انقلابی همه‌جانبه به نفع کارگران دست پیدا کنیم. اما چون هر چیز دیگر، آنچه تعیین‌بخش چگونگی حل و فصل ستم ملی در شرایطی مشخص است و آنچه تحلیل مشخص ما از وضعیت مشخص را مفصل بندی می‌کند، منافع کلان طبقه کارگر و شرایطی است

که می‌تواند به انقلاب جهانی کمک کند. براساس مواضع مارکس و لنین می‌توان بر دو اصل کلی حاکم بر تحلیل عینی تاکید کرد. نخست اینکه براساس موازنه طبقاتی و میزان رشد نیروهای مولده، چه چیزی به شکوفایی و اتحاد طبقه کارگر یاری می‌رساند و شرایط مساعد تری را جهت انقلاب اجتماعی در اختیار ما قرار می‌دهد. دوم آنکه قدرت‌های ارتجاعی مسلط در پی چه چیزی هستند و براساس شرایط و مناسبات ژئوپلیتیک، تضعیف کدام بخش از بورژوازی مسلط جهانی به انقلاب کمک می‌کند. در واقع اصلی‌ترین نیروهای مانع رشد و طبقه شدن پرولتاریا کدام نیروها هستند و چطور این موانع پیاده سازی می‌شوند. در موضوع لهستان و همین‌طور ایرلند، تاثیر استقلال بر انقلاب جهانی، تعیین کننده جبهه ای بود که مارکس و انگلس در آن ایستادند. به عنوان مثال لنین در ۱۹۱۶ پیرامون لهستان این چنین می‌نویسد: «... تا زمانی که جنگ ها وجود دارند، لهستان نیز همواره در منازعات بین آلمان و روسیه به مثابه میدان جنگ مورد استفاده قرار خواهد گرفت... دموکرات های لهستانی در حال حاضر نمی‌توانند شعار استقلال لهستان را مطرح سازند، زیرا آنها به مثابه پرولترهای انترناسیونالیست قادر نیستند در این زمینه هیچ‌گونه اقدامی به پیش ببرند بدون اینکه نظیر «فراک ها» به عبودیت مخفیانه ای نسبت به یکی از نظام‌های سلطنتی امپریالیستی سقوط کنند». لنین نیز که با اتمام ویژه ای به حق تعیین سرنوشت توجه می‌کند، خواست استقلال در لهستان را براساس پسایند این خواست و تاثیرش بر مبارزات مورد توجه قرار می‌دهد. لنین هیچ‌جا از ضرورت حتمی و قطعی کشور شدن هر ملتی سخن نمی‌گوید، بلکه براساس شرایط مشخص و منافع طبقه کارگر جبهه می‌گیرد. از سال های ۱۸۸۰ و شکل‌گیری طبقه کارگر در روسیه، خواست استقلال لهستان از جانب رفقای لهستانی، که زمانی معیار تعیین درستی مسیر بود، از جانب لنین به عنوان امری امکان‌ناپذیر که در آن برهه مشخص ضرورتا به دامن بخشی از بورژوازی می‌افتد، رد شد. بعد از انقلاب اکتبر اما به واسطه نگرانی از قدرت یابی جریان‌های ناسیونالیست و به درخواست رفقای لهستانی و به عنوان شرایطی خاص با استقلال آن موافقت می‌شود.

برای مثال، می‌توان سری به کردستان زد. پیش بینی لنین از استقلال لهستان آن زمان، بی‌شبهت به سرنوشت امروز و دیروز کردستان عراق و سوریه نیست. کردستان عراق همیشه برای حفاظت از موجودیت بورژوازی خود بناچار به جانب یکی از قدرت ها، بدون هیچ‌گونه اصولی غش کرده است. هم در کنار صدام و هم در کنار جمهوری اسلامی ایستاده است. هم به آمریکا و هم به ترکیه خدمت کرده است. در جنگ های دهه ۸۰ با صدام، فرماندهی پیشمرگه ها و طراحی جنگ را به ژنرال های اسرائیلی

محول کردند، اتحاد شومی که هنوز ادامه دارد و گاه و بیگاه پرچم این دو را کنار هم رویت می‌کنیم. ناسیونالیسمی پوچ، مبتذل و خجالت‌آور که با آن‌همه دیدبه و کبکبه و برساختن تاریخی از هیچ، علاوه بر خیانت به ایزدی‌ها و سپردنشان به داعش، نتوانست ذره‌ای مقابل داعش ایستادگی کند و طبق روال سابق ابتدا دست به دامن آمریکا و سپس ایران شد. نتوانست برای چند ساعت پای تصرف ارتجاعی کرکوک بماند و هزینه‌اش را بپردازد و سریع به عقب‌پا پس کشید. تصرف کرکوک به عنوان یکی از منابع اصلی نفت عراق امکان‌مانور بسیار بیشتری به بازرانی‌ها می‌داد تا پروژه خاورمیانه بزرگ یا همان کشورهای کوچک ضعیف و درگیر را گامی به تحقق نزدیک‌تر کند. در کردستان سوریه، مناسبات وخیم‌تر و هراس‌آورتر است. نیروهای PYD از طرفی انواع پایگاه‌ها را در اختیار آمریکا قرار دادند و از آن طرف برای منافع آمریکا شروع به جنگیدن کرده و تبدیل به پیاده‌نظام آمریکا در منطقه شدند و دست به پاکسازی اعراب زدند. رهبر سابقشان صالح مسلم نیز هر شب را در یکی از پایتخت‌های اروپایی اتراق می‌کرد و برای حال و آینده سوریه نقشه می‌کشید. احزاب جدایی‌طلب ایران نیز دست‌کمی از هم‌پیمانانشان ندارند. همه وارد بازی آمریکا شده‌اند و دستمزدهایشان را به دلار می‌گیرند. از پژاک و حزب دموکرات شروع شد و به کوموله ختم شد. به‌کارگیری خواست ملی ملت‌های کوچک در جهت منافع ارتجاعی قدرت بزرگ، الگوی تکراری قدیمی‌ای است که هنوز هم کار می‌کند.

ناسیونالیسم قومی از گفتمان روشنی در سطح سیاسی و اقتصادی برخوردار نیست، اما هنگامی که از سطحی کلان‌تر به آن نگریسته شود، درونمایه حقیقی آن خود را به نمایش می‌گذارد. جابه‌جایی شکاف اصلی با شکاف‌های فرعی از جانب هر نیرویی با هر عنوانی، تنها به معنای عدول از حقوق طبقه کارگر است. فهم صحیح و لمس حقیقی تبعیض قومی ما را به سمت تنها راه حذف نهایی این ستم یعنی نابودی سرمایه‌داری رهنمون می‌کند. ناسیونالیسم قومی حال حاضر در ایران و خواست جدایی یا فدرالیسم سر در آخور امپریالیسم و هم‌پیمانانش دارد. ناسیونالیسم قومی علاوه بر اشتراک در لیبرالیسم و نرمالیزاسیون با ناسیونالیسم ایرانی، خواسته یا ناخواسته در مسیر پیاده‌سازی ایده خاورمیانه‌ی بزرگ است. مسیری که ما را به ضرورت فهم شرایط حاضر مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی و برنامه‌های امپریالیسم هدایت می‌کند.

امپریالیسم و ناسیونالیسم

ترامپ در طی مبارزه‌های انتخاباتی و پس از پیروزی، به طور مداوم بر بی‌معنا و

بی‌فرجام بودن برجام تاکید کرد و اعلام کرد آماده خروج از برجام است. ترامپ قصد داشت با بهم‌ریزی اغلب قراردادهای مهم آمریکا چون نفتا، پاریس و برجام و همچنین دست بردن در مناسبات تثبیت‌شده بین‌المللی و از سوی دیگر عبور از بازار جهانی‌شده و به میان گذاشتن دوباره ناسیونالیسم آمریکایی، عظمت آمریکا را حفظ کند و بر صدرنشینی آمریکا را قوام و تداوم بخشد. عروج شبه‌فاشیسم ترامپ که پاسخی بود به ضرورت تداوم سلطه آمریکا، نتیجه همان لیبرالیسم و بازار آزاد جهانی‌شده‌ای بود که آمریکا خود را ضامن گسترش آن می‌دانست و در واقع با نام آمریکا عجین شده بود. اما این بازار جهانی‌شده برخلاف ایده برخی نظریه‌پردازان، منجر به شکل‌گیری یک بورژوازی یکدست جهانی که دست در دست هم و به خوبی و خوشی فرودستان را استثمار می‌کنند و از این خان گسترده‌ای که آمریکا پهن کرده لذت می‌برند و نیز سروری آمریکا را می‌پذیرند، نشد. در واقع صرف شرایط موجود و درگیری‌ها و تنش‌های اخیر نشان می‌دهد که هارت و نگری در ایده اتمام دوره دولت-ملت‌ها به بیراهه رفته‌اند و سرمایه‌داران هنوز با جدیت در حال بهره‌برداری از دولت محلی جهت کسب منافع هستند؛ یا این ایده که فقط دوستان آمریکا می‌توانند شیوه تولید سرمایه‌دارانه داشته باشند و دوستی با - و نوکری برای - آمریکا با کاپیتالیسم جدایی‌ناپذیرند و دشمنی با آمریکا لزوماً غیرسرمایه‌دارانه است را زیر سوال برد. در واقع مدعای پانیچ و گیندین دال بر اینکه دولت آمریکا به دولت جهانی سرمایه‌مبدل شده و بدین سبب جدالهای بین‌امپریالیستی از میان رفته نیز توسط خود واقعیت رد می‌شود. بازار جهانی و نئولیبرالیسم، سرمایه‌داران را به کوچ به سوی جغرافیایی که بتواند با هزینه کمتری تولید کند را ضروری تر می‌کرد. نئولیبرالیسم قدرت‌بخش به آمریکا بلای جان آمریکا شد و دشمنانی قدر برایش تراشید. با این زمینه بود که ترامپ شعار «اول آمریکا» را سر داد، حقوق کمرگی وضع کرد و تلاش می‌کند تولیدکنندگان را به آمریکا برگرداند. هم‌زمان و همراه با این جنگ اقتصادی در سطح ژئوپلیتیک و نظامی نیز ترامپ تلاش کرد رقبا را منکوب کند و آنها را سر جایشان بنشاند. به طور طبیعی ایران به عنوان یکی از اصلی‌ترین ارکان محور شرارت که گستاخ گشته و در خاورمیانه با آمریکا سرشاخ شده یکی از اصلی‌ترین اهداف این هجمه بود. گام اول خروج از برجام بود که پس از آن تحریم‌ها شروع شد و آمریکا چند هدف را هم‌زمان به پیش برد. هم‌زمان که در پی مذاکره مجدد بود، ایجاد شرایط سخت اقتصادی و تبدیل این شرایط به اعتراضات گسترده، جداسازی نیروهای هم‌پیمان ایران در منطقه، کاهش نفوذ ایران در عراق، سوریه، لبنان و یمن، تقویت معارضان جمهوری اسلامی و به قول محمد بن سلمان،

کشیدن جنگ به داخل ایران و در انتها سقوط نظام را نیز پیگیری می‌کند. به این نکته نیز باید توجه کرد که برجام معامله ایران با غرب بر سر منطقه نبود و در برهه زمانی اجرای برجام، جمهوری اسلامی به نفوذ عمق بیشتری بخشید، در واقع در سطح کلان جمهوری اسلامی به دنبال برجام‌های بعدی یعنی تحویل منطقه و موشک‌ها یا همان ابزارهای جعبه‌ابزارش نبود. برای پیاده‌سازی خاورمیانه بزرگ، آمریکا در پی تجزیه کشورها و ایجاد کشورهای کوچک و ناتوان است که ذره‌ای امکان مقابله با هژمونی آمریکا و اسرائیل را نداشته باشند و از سوی دیگر، درگیر منازعات کوچک محلی قومی- قبیله‌ای شوند. بهترین ابزار پیاده‌سازی این سیاست‌ها تغذیه نیروهای جدایی‌طلب است.

آمریکا در حال حمایت از دوگروه از معارضان است که می‌توان آن را حمایت از دو سر ناسیونالیسم فرمول‌بندی کرد. از یک طرف ناسیونالیسم ایرانی و از طرف مقابل ناسیونالیسم قومی. هم‌زمان و به ظاهر از دوگانه‌ای حمایت می‌کند که در یک سال اخیر ظهور و بروزهایی جدی در مواجهات سیاسی ایران داشته‌اند. می‌توان این‌طور صورت‌بندی کرد که پس از شکست جنبش غرب‌گرای سبز و شکست نمایندگان پروغرب بورژوازی در ایران، امکان انقلابی مخملی با عاملیت طبقه متوسط شیفته آمریکا تضعیف شد. پس از شکست حمله به حزب‌الله و قطع دستان جمهوری اسلامی در بیخ گوش اسرائیل و ناتوانی پروغرب‌ها در به انتها بردن برنامه، گزینه بعدی روی میز قرار گرفت؛ استفاده از دشمنی‌های مذهبی برساخته‌شده طی سال‌ها در خاورمیانه با اسم رمز شورشیان میانه‌رو و ارتش آزادی‌بخش. بهره‌برداری از بنیادگرایی دینی مسیر منتخبی بود که قرار بود سوریه و عراق را از گردنه خارج و جنگ را به مرزهای ایران و درون ایران بکشد و خاورمیانه را به هزاران کشور شبیه بالکان تقسیم کند که همه با همه دشمنند و کارگران هر سرزمین برادرانشان را جز با خنجر ملاقات نمی‌کنند. پس از سقوط ملی‌گرایی در خاورمیانه و سرکوب جنبش‌های عدالت‌طلب، هم‌زمان با عروج نئولیبرالیسم، فرم‌های جدیدی از ضدیت با هژمونی امپریالیسم نضج گرفت که می‌توان آن را ضدامپریالیسم بنیادگرا نام‌گذاری کرد که تصویر نمادین آن را باید یازده سپتامبر دانست. این‌گونه به نظر می‌رسد که در غیاب نیروهای حقیقی عدالت‌طلب و رهایی‌بخش، خاورمیانه مدام میان ناسیونالیسم و بنیادگرایی دینی در نوسان است که هر بار نه به قامت سابق بلکه در اشکال جدید مطابق با وضعیت رخ می‌نماید. اکنون پس از گذر سال‌ها و تضعیف معرکه بنیادگرایی دینی، بنیادگرایی قومی ابزار روی میز بعدی است که نقش ارتش آزادی‌بخش را بازی کند. از طنزهای دوست‌داشتنی این سال‌های

مضحک از تاریخ، اطلاق صفت آزادی‌بخش به بنیادگرایی دینی بود. چرا نتوان این صفت را به بنیادگرایی قومی الصاق کرد؟!

هرچه سرمایه داری بیشتر رشد می‌کند، سیاست‌ها و منازعاتش پیچیده‌تر می‌شود و به تبع آن باز کردن کلاف درهم‌پیچیده آن نیز دشوارتر می‌شود. چنین پیچیدگی و هژمونی سیاست‌های بورژوازی بر نیروهای عدالت‌خواه نیز تاثیر خود را گذاشته و سردرگمی و انحراف‌های زیادی تولید کرده است. امپریالیسم آمریکا به عنوان مرکزیت ارتجاع مانع اصلی شکل‌گیری هرگونه نیروی مترقی در جهان است. بارزترین مثال آن در مصر به وقوع پیوست که مانع پیش‌روی انقلاب و نیروهای کارگری شد و انقلاب را عقیم گذاشت. همه آن سیاست‌ها با زیر و زبرهای بیشتری در حال پیاده‌سازی است. علاوه بر تلاش جهت دمیدن در بحران دولت سرمایه داری ایران و تغییر آن، دست به آلترناتیوسازی جهت به حاشیه بردن نیروها و جریان‌های مترقی زده و انواع و اقسام پول و رسانه را در اختیارشان گذاشته است. علاوه بر تحریم و جهد و تلاش برای کوتاه کردن دست ایران در منطقه، همراه با عربستان، امارات و اسرائیل اقدام به تغذیه مالی، نظامی و اطلاعاتی نیروهای جدایی طلب چون احزاب کرد، الاهوازیه و جیش‌العدل کرده و تلاش می‌کند جنبش‌های اصیل کارگری را از میدان به در یا آن را به پیاده‌نظامش مبدل کند. پیروزی آمریکا و هم‌پیمانان آن می‌تواند برای سال‌ها امکان ایجاد هرگونه جریان اصیل اجتماعی را به محاق برده و موجودیت اسرائیل را تثبیت کند. تضعیف آمریکا، اسرائیل و عربستان، راه را بر افول جریان‌های بورژوازی در ایران و منطقه هموار می‌کند و می‌تواند به شکل‌گیری فضای مانور بیشتر، امکان هژمونی نیروهای عدالت‌طلب و خلاص شدن از انحراف‌های بورژوازی منجر شود و بی‌بتگی مدعای ضدیت با امپریالیسم جمهوری اسلامی را شفاف‌تر سازد. در این افق، خواست جدایی تنها منجر به تقویت ارتجاع جهانی و منطقه‌ای و مسلط شدن جریان‌های ناسیونالیست بر اعتراض‌های حقیقی طبقه کارگر می‌شود. این خواست هرچند ریشه در حقایق ستم دول قدرتمند امپریالیستی بر سایر دولت‌ها دارد، اما با سلطه بورژوازی قومی به پیش می‌رود، هیچ سویه مترقی در آن مشاهده نمی‌شود و ناتوان از اتصال به اعتراض‌های کارگری ایران است.

بهترین مثال در این مورد، مقایسه حمله تروریستی اهواز با جنبش‌های کارگری هفت‌تپه و گروه ملی فولاد در خوزستان است. حمله اهواز یادآور بمبگذاری فنیان‌ها در لندن در زمان مارکس و انگلس است. عمل فنیان‌ها که یک گروه ملی‌گرای ایرلندی بود به زعم مارکس موجب تضعیف همدردی گسترده مردم لندن با ایرلندی‌ها

و نزدیکی به احزاب حکومتی شد. حمله اهواز نیز منجر به دمیدن در شعار اتحاد ملی، کاهش همدردی و امنیتی کردن فضا شد. اما جنبش های کارگری خوزستان تاثیرات جدی و جدیدی بر فضای سیاسی کشور گذاشته است. از یک سو کثافت خصوصی سازی و کالایی سازی را در پیشگاه همگان عیان کرد و جناح های مختلف بورژوازی را مجبور به سخن گفتن از حقوق کارگران کرد و در عرصه سیاسی شکافی حقیقی انداخت. از دیگر سو جریان های منحنی چون دو ناسیونالیسم مذکور را به حاشیه برد و بر برادری کارگری و پوچ بودن تفکیک های قومی تاکید کرد. چطور می توان حمله مسلحانه یا اعتراض های کازرون و شورش دی ماه را در کنار این خواستها و شعارهای مترقی قرار داد؟ هر دو در خوزستان حادث شدند، اما این کجا و آن کجا. این تفاوت نه نتیجه اموری تصادفی بلکه از شرایط و وضعیتی حقیقی نشأت می گیرد.

محکومیت تروریسم ارتباطی با حقوق بشر ندارد. تروریسم بر تمامی اعتراض های کارگری سایه می افکند و موجب استفاده جمهوری اسلامی جهت بارو و فربه کردن ناسیونالیسم و اتحادهای تهی می شود. اینکه چه تبعیض هایی منجر به این دست حوادث می شود، تغییری در وضعیت ایجاد نمی کند. تحلیل های ادگار آلن پویی برخی که جمهوری اسلامی را عامل واقعه معرفی می کردند، احمقانه ترین تحلیلی بود که می شد در مواجهه با این چنین رویدادهایی ارائه کرد. این کوری عجیب و بی همتا، ناشی از سردرگمی در تحلیل مشخص است که در مواضع و کنش افراد و گروه ها عریان می شود. این مواضع به پاسخ انگلس به مارکس در مورد فنیان ها اشاره دارد که با طعنه گفت: «آخر یک اتفاقی باید بیفتد؛ آخر یک کاری باید انجام داد». سیاست ورزیشان همراهی با هر جریان سرنگونی طلبی است که تنها امیدوار به سقوط جمهوری اسلامی است و دستگاه تحلیلی را به گوشه ای آویزان کرده و دست به دامان احساسات شده اند. احساسات زیبا لزوماً به نتایج زیبا منتهی نخواهد شد. افتادن در دام سرنگونی طلبی، چه به شکل جنبش های اعتراضی منحنی بورژوازی و چه در قامت تروریسم جلوه کند، ضربه زدن به جنبش کارگری و همیزم ریختن در آتش امپریالیسم است که تنها کارگران را به «تماشاچیان تاریخ» تنزل می دهد. باید تاکید کرد همراهی با هر جنبشی یا همدلی با آن، در ناامیدی به طبقه کارگر و همین طور بی صبری و عدم اهتمام و جدیت در عمل پیگیرانه ریشه دارد. اعتقاد به تلاش سازمان یافته و مجدانه نیازمند فراروی از «جایگزین کردن قدرت انقلابی پرولتاریا با تدارکات شیمیایی» جهت سزارین انقلاب است. همراهی با جریان های جدایی طلب یا سرنگونی طلب بخشی از همین تدارکات شیمیایی است که فرم دیگری از تروریسم را تداعی می کند. به قول تروتسکی «حسابی که ما باید با نظام

سرمایه‌داری تسویه کنیم بسیار عظیم تر از آن است که به یک کارمندی که نام وزیر بر او نهاده اند عرضه شود». و همین‌طور با نظامی که براندازی صرف آن چیزی را تسویه نمی‌کند، بلکه امید به سرمایه‌داری خوب را زنده نگه می‌دارد.

دو شق ناسیونالیسم گفته‌شده در جاهایی به هم وصل می‌شوند و در نقاطی از هم فاصله می‌گیرند. فتیش گذشته، دو ناسیونالیسم را در نقاطی هم‌پاله می‌کند. آلترناتیو هر دو بازگشت به گذشته ای است که با وهم و پنداری از افتخار آغشته شده است. ناسیونالیسم ملی خواهان بازگشت به افتخارات کوروش کبیر است و خود را جایگزین بیدار کوروش خفته معرفی می‌کند، ناسیونالیسم محلی در پی واپس‌روی به ریشه‌های قومی و ژنتیکی پیشین است که در این مسیر چون دیگری بناچار افسانه‌سرای می‌کند. هر دو در مقابل وضعیت جدید پیچیده ای که هرروز در حال تغییر و پیچش است با یک مکانیسم دفاعی عقب‌مانده خواهان بازگشت به آغوش مادری است که از دست رفته است. فقدانی که قرار است باور نشود و تروما را همیشه تصریح‌ناشده باقی بگذارد. چنین واکنشی در ساحت‌های دیگر عصر حاضر، هم‌سان قابل توجهی دارد. بخشی از نیروهای نیک‌نهاد و خیرخواه اما ساده‌لوح ضد سرمایه‌داری که بازگشت به شیوه تولید پیشامدرن و کوچک را آلترناتیو وضعیت می‌دانند، از همین ناراحتی مزمن رنج می‌برند. آنان که در مواجهه دردناکشان با جهان بی‌معنای سرمایه‌داری، از بازگشت به طبیعت داد سخن می‌دهند یا کوچ‌کنندگان به عرفان شرقی همچون اشو و کوئیلو آنچنان احساس زبونی و ضعف را تجربه می‌کنند که به افق‌های بی‌کرانه وهمی امنیت‌کودکانه پناه می‌برند. اوج این حسرت گذشته در داعش متجلی شد. احساس زبونی و ناتوانی در برابر نیروی قدرتمند سرمایه، گونه‌های مختلفی از مسیرهای احساس‌عاملیت را تولید کرده که صرفاً دست در ایجاد توهم عاملیت دارند. اما به قول مارکس «انقلاب اجتماعی چکامه خود را از گذشته نمی‌تواند بگیرد، این چکامه را فقط از آینده می‌توان گرفت».

مصطفی زمانی